

رسیدن بعضی امور و حضور پادشاه و سایر افوازی بافتن پرستی از امر او غیر بخت الله و عنایات فائده

ادخرا ماه مذکور سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر و زکریا خان سپه عبدالصمد خان و آغرخان و دیگران که حسب طلب از  
 دار السلطنه لاهور نماز حضور بودند و از بعد مسافرت وقت رسیدن بعضی سلطنت رسیده شرفیاب ملازمت و بعضی خدمت و غیر  
 بهر چه مرصع دیگر عقیقه افتخار یافتند زکریا خان اضافه نیز از سبب بر پنجزار رسیده یافت و نیز از سبب سنگه در آنچه گردید بهادر  
 سر به دار او در وقت رسیدن او اول ماه صفر در آن زمین بوس نموده مورد مرحام گردید و حکم گرفتن جزیه شرعیه صد و بیست  
 حسب الاتماس به سنگه که عذرهای زمین نمود معاف شد عرضه داشت نظام الملک در جواب فرمان الطاف نمود متضمن  
 بسیار کباب و تنبیت از نظر گذشت و عرض می شد قلی خان صوبه دار بنگاله مبنی بر تنبیت فتح و ارسال خزانة و مبلغ بطریق نثار رسید  
 مجید زقلی خان خطاب معز الدوله علاء نامرجک عطا شد و ظفر خان بهادر خطاب روشن الدوله یافت و دار و غلج و اوصاف  
 سعادت خان بهادر بهادر خجک مفوض گشت و زکریا خان بتغییر عنایت امیر خان صوبه دار کشمیر شد روز سه شنبه  
 بیست و دوم ربیع الاول پادشاه بر آشکار نیلگه گاو سوار گشته بود که از زبان بیبرگاره بعرض رسید که اعتماد الدوله بسبب  
 مرض بدنی از بهر کبابی محروم مانده روز دیگر مرض او نهایت شدت پذیرفته تغییر تمام بحال او راه یافت و لحظه فلجی مرض  
 ایستاد شد ایافته کار بجای رسید که معالجه اطباء و دوائی حکما نمودند و نه خشنید تا آنکه فضیلت از دهنش برآمد و خست هستی  
 صبح عدم کشیده روز سه شنبه بیست و نهم شهر مذکور پدید و این عالم نمود سه ماه و بیست و دو روز ایام وزارتش بود اول  
 مخلصه او از ضبط خانه امیر الامرا حسین علیخان و تاراج خزانة او و اندوخته و جوایز دیگر که بگردید با میر رسید بورش او معاف  
 گردید و خلق خدا سے از ایذا سے او آرمید میگویند مفتقد خانه در جوار و همسانه او زمانیکه میخواست خانه خود را بنفزا بد  
 و وسعت و بد در یک حکم خالی گشته و مردم فقل بر درهای خانه خود زده بیرون رفتند و علمه او از مالکان بستانند اما بعد  
 انتقال او قمر الدین خان پسرش متبینه گشته قاننار ایجا بمباشش رونمود و خوشنود سے تعلق و خانی بدست آورد و شاه  
 اگر چه مشهور بخل و مساک بود اما از بعضی حالات او ظاهر می شود که سخنان بود که اشتها ریافت چنانچه در وقت  
 که محمد امین خان مرد چندان خزانة در سر کار پادشاه می نمود بلکه از لشکر کشته های قلع الملک و امیر الامرا چون قالیبن  
 و متصرف بر جمیع امور سلطنت بوده اند زبانه بسیار بصرت در آمده انچه در خزانة سادات مذکور باقی بود بهر تاراج  
 رفت و بدست پادشاه چیزهای نیکو و در خزانة که خالی افتاده بودند حتی خجکهای عمارت دیوان عام و خاص که تقریبه  
 و طلائی بود و آن آشوبها مسکوک گشته مصروف شد و دیگر کار خانان نیز بے رونق محض شده بود و نقد تعمیر آنها ضرورت  
 داشت و مخبران اموال محمد امین خان از نقد و جواهر طلا آلات و نفقه آلات و دیگر اسباب و اجناس نفیسه مبلغ  
 خطیر و نموده بودند محمد شاه القفا سے بان نکرده بود و نشانش خشنید با آنکه معمول سلاطین با بریه بلکه تموری بود که اموال امر او  
 ملازمان خود را بعد مردنش ضبط نموده و از نشانش را محروم میداشتند بعد مشاهده لیاقت و ارشادان اگر چیزی از این خشنیدند  
 بار مستند و حسان خود بر سر آنها می گذاشتند و بحق این عمل از ذمام صفات اینها بود که هیچ عقل و شریعت نمی پسندد  
 چه طور علیست که شخصی تمام عمر خود صرف محنت و خدمت نماید بلکه اکثری جان خود در کار صد اوندان نعمت در بازند و  
 بعد جانفشانی و خدمت گنار سے تمام عمر که بجز و نقد لیاقت فرمان بردار سے گذرانده باشند اولاد و نسوان و جمیع

منتجان ایشان در قشوریش معاش مرگ مرے خود را فراموش کرده با خفا و انتشار اموال لا علاج و مضطر باشند میگویند درین  
زمره محمد اعظم شاه با وجود اقتدار و طاقت اینکار از عمل مذکور نهایت تجنب و انزجار و پشت کسے از علا و موافق ضابطه ستم و بعد  
مرگ یکی از ملازمان عمده اش تحقیق اموال او نموده دلالت باین امر کرد که کثرت نقد و جنس خانه او ظاهر ساخت اعظم شاه نفرت  
خود ازین عمل و ازان شخص ظاہر کرده ممانعت بتهدید نمود که باز در حضور او احد سے چنین مذکور نکند.

ذکر میر محمد حسین معروف بنمود و انمود و احوال و اخبار مذہب باطلی که او اختراع نموده بود و  
فتنه با که درین مردم برانگیخته با ضلال جماعتی پر دخت و دین خود بحب جاه و ریاست درخت

سیر محمد حسین نامے از سکنه مشہد مقدس رضو سے علی مشرفہ السلام ظاہر سید بوده باشد با شتمنا و اقتدار عمده الملک امیر خان  
صوبہ دار کابل کہ با اہل ایران انضال و احسان او نہایت شہرت داشت با سید رفاه و افزایش جاہ خود از وطن ہ لوف  
برآمدہ بہ کابل رسید چون در علوم عربیت و منطق و غیرہ بے بہرہ بنوہ بعد از ورود و ولایتش ہشتار سے یا نت و لپہر نشی  
امیر خان لہناگر سے اور غبت نمودہ شروع با استفادہ نمود ازین سبب ذکر استعداد علمے او در مجلس امیر خان تبر سے  
مذکور شد و امیر خان بدین حجت براحوال او اطلاع تام نمبر سائیدہ صاحبہ تزوج خود را کہ دختر علی مردان خان بود از قدم  
او آگہی داد و سببش آنکہ چون صاحبہ اولاد نہ داشت دختر سے از خانوادہ سید سے مشہور کہ پدر آن دختر نوکر غموشہ  
بود بغیر زندگے گرفته پرورش او سے نمود و ارادہ داشت کہ اگر نجیبہ لائق از دیار ایران وارد اینجا شود و دختر مذکور را با او  
وصلت نماید و شوہر خود را با نیتنی اطلاع دادہ متوقع بود کہ اگر حاضر کسی برسد اورا آگہی دید تا ارادہ خود را با انجام رساند  
صاحب سے این خبر شنیدہ امیر خان را بقیئتیش احوال او فرمود بنا برین امیر خان او را طلبی ہشتہ بچشم خود معائنہ دید و  
آداب و ولایتش را بمران خود سنجیدہ پسندیدند وزن خود صاحب سے را براحوال او آگاہ ساخت و بیکر محالہ او پر دخت  
صاحب سے بچہ تجویز شوہر رساند و او سر انجام تزویج آن دختر بطوریکہ باید علی الفور مہیا ساختہ با محمد حسین مذکور کہ خدا کرد بان  
وسیلہ آن سراسر حیلہ را رفاقت امیر خان دست دادہ محبت با مردم دربار و اندک مایہ جاہ و اعتبار میرگر دید بعد مرد سے  
خدیجہ بہ آئند مامی عمده الملک دار و علی خوشبوی خانہ پادشا سے بنام آن پھیل مقرر گردید و بعضے از اولاد عمده الملک  
کہ از لہن نسوان دیگر غیر صاحب سے بودند با او اتحاد و آشنائے بہر سید و دین شخص مرد عیار جاہ طلب بود نہ ہون بعضے  
شعبہ با خدیجے از پسران امیر خان مثل ہا و سے علی خاں دو سہ دیگر از برادرانش را انبے کے معتقد خود کرد و اینہا کا علیخا  
زیادہ از دیگران در خدمتشان ارادہ بہر سائید درین اثنا امیر خان بر حمت انیز دے پیوست و اہل و عیال او از صوبہ کابل بحضور  
آمدند میر محمد حسین مذکور بجلالت کار پادشا سے ہما بنامانہ بعد از دستے عطر و کلاب پیشاور و غیرہ بر کار پادشا سے و علمہ  
و ارکان حضور یو فور سے انجام نمودہ قاصد ملازمت پادشاہ و غالب بہر سائیدن غرت و جاہ گردید بہ تقسیم این غرم در لاہور  
بود کہ خبر رحلت عالمگیر پادشاہ سفیند و تو قہا تیکہ در افزایش جاہ و اقتدار از عالمگیر پادشاہ داشت منقطع دید و عطر مذکور و غیرہ  
اموال را در ان بلکہ بقیئت عالی فروختہ مبلغ مصلحت ہفتا دہزار روپیہ بہر سائید و ہما ن زر را مایہ توکل خود ساختہ کہ اس فقیری  
در پوشید چون مرد جاہ طلب بود و سریر غور سے داشت بقیئت و دنیا لہ رو سے سابقین نہ پسندیدہ عازم اختراع مسلکی جدید  
کہ تا آن زمان کسی از کسی نشنیدہ بود گردید و ہما ن منشی زادہ شاگر خود را کہ صاحب مشہورش در بیانہ بود با خود من سخت

و با او مشوره نمود که اگر با دشمنان اتفاق نباشد تجدید نسبت کند آشتی تو را مجدود بهم رسانیم و زبانی هم که تازگی داشته غیر معروف بود ایجا و کینم و دعوی الهام و نزول کلام از حضرت ملک علام در آن زبان نموده اظهار مشبه که بین بین نبوت و امامت بود و کتبتا مقابل با شان انبیا و اوصیاء آشتی باشد برای خود ثابت نمائیم و ایله فریب نموده اول عوام را بدام خود آریم منتج جاہ و اقتدار فراوان و محاصل و انتفاع بے پایان خواهد بود و بر گاه از دحام عام صورت لبست هم از کندمانی تو اند جست باین حالی مرجع امام و مطاع خاص و عام خواهد بود و محاصل هم بر مشبه که مافوق آن تصور نباشد روی خواهد نمود چون طبیعت هر دو از یک جنس بود شاگرد گفته استاد و لہنا و گردیدہ درین کار با ہم اتفاق و رزیدند و مشروح با ایجا و زبان و قواعد آن و انشاء عبارات عجیبہ و فقرات غریبہ نموده بجاک و اصلاح سبب بیکر تالیف کتابی پر و اخته آفرزه مقدمه ناشر گذار آشتی شد و ابرایہ سعاد و سبک لایا شقاوت بر خود انباشتند چون اندک مایه علمی داشت الفاظ غیر مانوسه فارسی قدیم را که کمتر گویش مردم خورده بود به ترخیا و غیره قواعد عربی که کم کم مشابہت تبلیلات صرف و ضوابط نحو داشت کسوتی غریب پوشانیده صورتی عجیب با آنها بنشیند و عوای مرتبه بیکوئیت نموده گفت که این مرتبه ایست مابین نبوت و امامت و بر آبرو پیغمبر اولوالعزم نہ بیکوئیت نموده اند بر اسے خاتم الانبیا کندک اول بیکوئیت حضرت ختمی نبیہ اوصیاء و شاه اولیا علی ابن ابیطالب است و هشتم امام رضا و امامان نامن ضامن امامت و بیکوئیت بر دو با ہم جمع بود و بعد از آن بیکوئیت بین انتقال یافت و امامت بحضرت امام محمد باقر صاحب الامر علیہ السلام و من خاتم البیکوئیت ام ترتیب تو را و بیکوئیت بر و مشبه که مردم شد پیش امامیہ سے شمر و برگاہ پیش اہل سنت و جماعت شمر و منیخواست خلفائے اربعہ چار کس دیگر از خلفائے اموی و عباسیہ کہ اندک معروف بینیگی و از اقران خود بجا صفات امتیاز داشتند شمر و بیکوئیت نم خود را حساب بیکوئیت که ما را از ہم سبب کہ کار نیست ما روشن کندہ چراغ سیرت و دینی الی ایشرب ایم و بیکوئیت نم کہ تم بیکوئیت با و سے نمود صاحب کتاب روح دعوت و محرم اسم شریعت و مجد و بعضی ضوابط و طریقیت می باشند ابن ہم سے و امام سے شود و ضوابط و اختراع کرده بعضی ایام را مثل اعیاد اسلام کہ در دین محمدی و ملت بیضا کے احمدیست محترم سے شمر و دیگر کہ ویدگان خود کہ آنها فرو بے نامید لازم کرده بود کہ ضوابط در ہم یافتہ او بجا آرد و حرمت روز ہائے نحر و اورا نگاہدارند و پناہ پذیر ما از نبوت کے آمدہ کہ در حقے بران حضرت دو قسم نزول سے یافت خود ہم شبدہ با خیال آہستہ بیکوئیت کہ یک وحی با و با قسم سے شود کہ قرآن نورانی چون آفتاب سنا گذشتہ در آن قرص کلما تیکر سے یافتہ منتظر نہیں شنس سے آمدہ الی ان قرص نورانی سے آخر حجبہ شدہ از پوشش سے برداشتش بسیار بود کہ تحمل آن غیر اورا دشوار بیکوئیت و جہاں قسم کہ آواز سے می آمد و ہاں کلما شامز خرفہ می شنید کہ حضور مردم سے جاوید و در سلام جنابہ سلام سلام ملکیہ گفتہ طریقت ان سے بود الی یہ افز و آزان منزل روز سے کہ با ظہار اول مرتبه در آن روز سے بر او نازل شد و زبانش نام نازہ و پنجاہ بود و دحام مردم عمل ہی آورد و عبیر خوشبورا است او بر روی محمد کر سے افتانند و شاد کے با بیکوئیت و روز علم ہمراہ گرفتہ و جو و کلاس سے مشبہ بکلاہ ارامنہ اما اندکے بلند تر از آن برسہ گذار آشتی مع فر بود ہا سے خود بطروت کہ بہتائیکہ عمارات یوز رانی کہ شہور بکلاہ و ہوسے بھٹیاسے است سیرت و اظهارش اینکہ اول نزول و سے بر او در ہماں کو سہ تان بلان سے بجا و خاہر شدہ و شش روز قبل از روز جشن از غرہ ذی الحجہ بر و رہ سیدنت و خاموش میماند شب بصبیام صحت کہ در شہان با بے شش زبان حضرت زکریا و غیرہ بود و حضرت مریم وقت تولد حضرت عیسیٰ بر آن ترک جواب سے سے تو ہم بہین مردم ما نور شدہ با کسی سخن

نمی گفت و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام در عهد و عهد صبا قوم را جواب داده تطهیر ما در طاهر خود از نیت و پندار نیت خویش مجاز میفرمود و هفتم ماه مذکور جشن لیل آمده اختتام می یافت و هجدهم روز سه رایا دنا مانده که کدام ماه و تاریخ بود و وجه تسمیه اش نیز معلوم نشده روز سولان نام نهاده بود در آن روز هم اجتماع و آرد عام میشد \*

### ذکر اوقات و آداب عملی که منبزه نماز قرار داده

هر روز سوا سے نماز پنجگانہ مفروضہ سے بار دید مقرر کرده بود که لیل آید و اوقاتش اول وقت طلوع آفتاب بعد نماز صبح دو صفت بسیار که آفتاب در وسط آسمان باشد سوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخ شفق در مشرق باشد و آداب لیل آوردن دید آنکه او خود یا خلیفه او در میان سے ایستاد و هر قدر مردم که حاضر می بودند چهار صفت مربع مثل چار دیواری خانه متصل بهم میشدند و هر صفت رو بطرف مقابل خود کرده سے ایستاد و کلمات چند که بافته زبان اختر اسع او بود میخواندند بعد اتمام آن کلمات سر را بهمان طرف فرود آورده و بطرف دست چپ خود میگردیدند بطوریکه صفت شمال رویه مغرب رویه شود و صفت مغرب رویه جنوب رویه شود جنوب رویه مشرق رویه و صفت مشرق رویه شمال رویه شود چون مقابل چهار سمت هر چهار صفت را با انجام میرسد بطرف زمین سے نگر لیتند بعد ازان سر بر داشته بسوسے آسمانی و هر بار بهمان کلمات را تکراری نمودند و ملاحظه شمس جهت دید تمام میشد و جمعیت منتشر میگردید و دعوی سے دیگر این میگرد که من عیاذ آباست همان جشنم که از شکم حضرت فاطمه زهرا سلام علیها استقاط عمل شده و دیگر گفته اند که با داشته خراب بود که فقیر را بران اطلاع حاصل نشده است بقدر خود در وقت ورود ایشان جهان که او اخر محمد شاه و او اول احمد شاه و او بار اتفاق افتاد از پسرش که شاه قنار مشر و شاه دید نام داشتند و دیگر سیروشش که مکرر با آنها ملاقات و از ملاحظه بسوساطت و سیر اطلاع هم برسانیده و بر آخود چهار خلیفه بمقابل خلفه ار لجه که در اسلام شهر دارند مقرر کرده بود و خلیفه اول همان شاگرد نماز شب دیشرشش که دو بیج بار نام بزبان مختصر خود شش داشت و دوم سیر با قر خسر پوره او و دو تا دیگر بودند و نام خود نمودند و نمود و نمود و مقرر کرده و هجدهم قسم نام اولاد او قارب خود بزبان مختصر خود میگفتند و بر که با و میگردید سوا سے نام مقرر سے او از پیش خود ما سے مقرر کرده آنرا نشان میگفت پسرش سه نفر اول نام نمود دوم قنار سوم دید و در دختر خانه کلان دنا خرد و دیگر از آنجا با سه طرف ریش حق نما دوست و نمایار نمود و یار دنا فرو نمود و فرود نام سیر قنار نمود و دید و امثال ذلك القصه آن که از ما بهر مردم از خواب از راه پور شاه جهان آباد آمده نشست و چون بهاد شاه در لایه بود که گم دام ایل فریب نهاده سفیدان بے خبر در آنگین خود یک شب بیدارستانی خود را بنابر وجه مناسبه که داشت بر سر که بر غلای خست و از کسی مطلقا چیزی نمیخواست عوام را اینکار بسیار خوش آمده زیاد تر بر پایه اعتبار او میشد و آهسته آهسته سیر عیب که چون دیگران هم در دام او می افتادند تا آنکه بگریه و راتناخ او پدید آمد و بین صغیر با در شاه در لایه مرد در اختلاخم در شایسته از دکان پدید آمد و جب احتکال در شهر و ملای گشت و آن مرد را فرستادند بدست آمده دام گسترده خود را بچمن تریب خست و سیر پرده گشته توانا و مختصرات خود را در نظر مردم جلوه داده و احتفانها نمود و اعلان برداشت و نوزع میان اگر کسی با او مناظره سے نمود چون خود اندک مایه استعداد و محقول و منقول داشت بیچاره را بمجدی دل و سکا بیره قابل بساخته به تابه ابن احوال اتقا و عواصم در شایسته از دید یافت تا آنکه نوبت سلطنت بفریح سیر رسید او خود را بمن نادان بود امیر الاله استین ای غلایه بهاد و زانگشته نیت در جوب و استا گذاشت و در الملک نیز مشغول عیش و تلبس و نگاه گاه پس از اتفاق با شاه زنگ کار نمود و

نیابین متعرض اقوال کا ذریعہ و افعال باطلہ اوکے نمیشد و ہا سے ملیخان سپہا سیر خان مرد عمدہ بانام و نشان نیز از جملہ گرویدگان  
بوخوام را مشاهده القیاد و عطا بمرتبه دلیل قوسے همیشه کہ بالاتر از ان تصور نیست گرویدن خان نادان مذکور و چند کس دیگر مثل او  
نهایت تقویت مسلک مخلق او سے نمود تا آنکہ قریب بہ بیست و چند ہزار کس با آن نایگان کس گرویدہ شہرت و اقتدار تمام یافت

### ذکر ملاقات فرخ سیر بانمود و اشتداد یافتن ہنسے اضلال آن مدبر

برہمنوں نے بعضے خواتین بیدین شبی فرخ سیر ہم با بعضے از خواجہ سراہان محلی مخفی از نظر اغیار بلاقات این مکار آمد و نمود مردود  
رسوخ نیاز مند سے پادشاہ سفید ادراک نمودہ دروازہ حجرہ خود را از انہا و ن بست و اندکے کٹت نمود فرخ سیر اقتراح و الحاح  
می نمود و اولاد فرمود ان آن سبب ایان نیز منبت ہا کرد تا دور را برود سے ابکتود پادشاہ بتواضع و نذر تے سلام کردہ پیش  
رفت او پوست تخت آہو بر ک پادشاہ انگندہ گفت پست تخت گدائی و شاپ سے ہمہ ہاریم اغاہ خواہ سے  
فرخ سیر کا از عقل سبے بہرہ بود کہ متغنا سے زور اور اپنڈیدہ پیشتر متقد کردید و چند ہزار روپیہ و اشرفے لڈ پندرا و بردہ بود  
گذرا بند تقو و مذکورہ را ہم آن مدبر قبول نمود ہزار ساجت مسحت نوشتہ خود را بہا پادشاہ دادہ وجہ اجرت کتابتس کہ سفاد  
روپیہ مقرر بود گرفت و پادشاہ بقظیم قرآن برخاستہ و بر سر گرفتہ مرخص شدہ بگشت بعد بیرون آمدن از حجرہ زندگورا  
بر عاکفان سدہ آن مکار سہ از زور تقیم نمود این حرکت زیادہ تر موجب از باد اعتقاد احمقان گشت و بنیاد اضلال او  
نهایت متانت در صانت گرفت و در روز اعیادیکہ خود قرا دادہ بود اجاہ و چشم و کثرت اتباع و خدم سجا یکہ معمو بود و قبل  
ازین مذکور شد میان شہر و بازار در کثرت ہناس بے ہیم ہراس میرفت و اعمال مختصرہ خود را علی روس الا شہاد او دیر نشا  
بعل سنے آوردند و اقاویل باطلہ سہای مختلفہ دورا بیانگ بلندی گنندہ

### ذکر ارادہ نمودن محمد امین خان تادیب آن مفضل مردن خان مرقوم ناگمان بقدر حق عزوجل و افتادن مردم و افتخاران باقتضای گردش آسمان و امانت شیطان

چون سلطنت فرخ سیروزمان دولت حسین نامہ خان و عبدالقد خان القرائن پذیرفتہ نوبت سلطنت بچہ شاہ رسید و  
وزارت بچہ امین خان منتقل گردید محمد امین خان بعد و ماہ و سپندر وزارت خود روزیکہ شہر و بیجا بش بود احوال این  
مرد و مکار شنیدہ از جا در آمد حکم کرد کہ از فرقہ سپاہ چند کس کہ در نوبت بردروازہ حاضر اند رفتہ این قریب را گرفتہ بیارند  
و اگر ایستادے گند ہم آنجا بکشند چون قریب دوپہر رسیدہ بود مردم کم بر دروازہ اش حاضر بودند بموجب امر سخانہ اش رفتہ  
برای کاریکہ آمدہ بودند ظاہر نمودند در ان وقت خشان نمود ہم در خانہ خود چیز سے میخورد و بچہ استماع این خبر ہوش از سر باختہ  
جیران گروید اما چون کمال استقلال ہشت حواس خود را جمع نمودہ سپہر کتر خود را کہ نام او دید و جمال بہا سے سہر مدو ہشت  
سح چند ترص نان جو گندم و بعضے از نان خورش فقیرانہ کہ میاد ہشت بیرون فرستاد و بیجا نام داد کہ یاران چون سخانہ  
فقیر آمدہ اید چیز سے بخورید تا فقیر ہم برسد مردم صورت زیبا و سن درون تکلیف این بزدیدہ تر ہست بجال او نمودہ تو سنج  
کردند محمد امین خان را کہ مرض قولنج مارض شدہ بود ناگمان در ان وقت اشتداد یافتہ این خبر ہمہ مردم متعین کہ بر در نمود مردود  
رسید با استماع خبر مذکور متحیر گشتہ بر در آقا سے خود معاودت نمودند محمد امین خان را کہ مبتلا سے بدترین اقسام قولنج سے

بایلا و سس و بهوش بود همین که اندک اتفاقش رود و اخیر آوردن نمود بر سر سد حاضران عذر تشویش بپایش گفته التماس کرد که توقف در گرفته آوردنش بسبب بیمار شمار و داده آرزو خاطر گشته تاکید کرد که فردا صبح او را البته گرفته بیارند شب بیمار محمد امین خان آنا فانا آرزو پذیرفته صبح مشرف بر بلا گشت و نمود را که نادی علی خان و غیره بیرون و سوت دارانش متواتر خبر محمد امین خان میرسانیدند اول اراده بدر رفتن داشت چنان آثار مردن او از اخبار مردم دریافت مستعد شده فقرای سبب و اتباع خود را احضار نمود و صبح که اشرف محمد امین خان بر بلاک غنینه بخاطر خج و دل شاد از خانه بیرون آمده در مسجدیکه بر سر دروازه اش بود نشست و فقر و اتباع او از دوام داشتند قمر الدین خان پسر محمد امین خان احوال پدر را در کون و دیده تجویف نسوان و مردان کم آرزو مضطرب گشت و دیوان خود را با چنبره رویه نذر پیش نمود بر استغفای تعقیبات و طلب تعویذ فرستاد آن مکار در آن وقت که رفقه متضمن خبر جهان کندن محمد امین خان با و متواتر رسیده بود بال بلند پر واز کشته با حاضران در سخن سازگی بود و میگفت تیرے بر جگر این کا فرزوه ام که زنده منی ماند و من باراده شهادت که جد من هم در سجد شهید شده نشسته ام اگر چه شهید شدنی نیستم که یکبار شهید شده ام گویا اشعار باسقاطا حمل حضرت محسن می نمود درین ضمن دیوان قمر الدین خان در رسید و کیهان زرا از نظرش گذرانیده است دعا سے تعویذ و استغفای جبرائیم محمد امین خان از طرف قمر الدین خان نمود و جواب گفت که تیر از کمان بسته و آب از چورفته باز نمی آید چون مبالغه و الحاح بسیار نمود و بدو چو بار که خلیفه اولش بود کرده فرمود بنویس (در نزل من القرآن ما یوشفنا و در حقه لکیمین و لایزید الظالمین الا خسار) چون نوشت کاغذ را بدست دیوان قمر الدین خان داد و گفت بگیر و بر اگر چه میدانم تا تو در اینجا بر سے او زنده نمی ماند دیوان قمر الدین بسیار در قبول زرنزد نمود قبول نکرده گفت من خود نیگیرم فقر که نشسته اند اگر خواسته باشند بگیرند که ایان سبب که تمام روز بر یک فلوس کے گردن این همه مبلغ خطیرا عنینت شمرده با هم قسمت نموده متصرف شدند دیوان در راه شنید که محمد امین خان بجایکه مستحقش بود رسید چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد برخاسته بجائے خود شناخت و کراہیا در شاه جهان آباد شتار یافته زیاده تر موجب غیبت لبهان گردید

رفتن نمودید بار البوار و بهر رسیدن نزل عیما بین اولاد او و دوجی بار و بر خاستن پرده از رویو کار

بعد از دو سه سال نمود سبب بود هم بمقر سقر حلت نمود و لپه کلاش که نام نمود نام داشت بجای پدر نشست و بعلت طمع و حرص با که نمود مذکور سبب دوجی بار و غیره محراب در حیات خود بنا بر راز دار س و همکار س مقرر کرده بود منازعت با دوجی بار نمود روی داد هر چند دوجی بار سماجت کرد که منازعت با من که همان چند روزه ام خوب نیست چون اقدار و تسلط نمود بر اتباع و عوام با قصه انانیات رسیده بود و گمان انحراف مغنون نمی گشت نام نمود التفاتی با ستغاثه دوجی بار نمود دوجی بار که تاسی آن کفار و شرکیه کارش بوده است ناچار گشته روزیکه اجماع قریب بود ان بقدر معتد به بود در میان آنها استاد و پسر سید که یاران خط نمود و خط این فقیر شما هست شناسید اکثریکه می شناختند اعتراف نمودند بعد اعتراف و اقرار آنها مسودتیکه مسود و دوجی بار اتفاق بهر گیر نموده قلم اصلاح هر دو مسودات بهر گیر جاری شده بود و در ذاسن خود خورد و سبب ازان کاغذ آورده پیش آنها انداخت و گفت بنای این مذہب با جهتا و نمود اعانت فقیر است حکام یافته اگر از جانب خدا بود حاجت بیک اصلاح بهر گیر نداشت مردم مسود با را دیده و سخن دوجی بار شنید و کسانے را که اندک شعور را بهر یو بتنبه گشته حضرت

شدند و حاضران بغائبان رسانیده راه انحراف گشتند و بازار تزویران ملائین اندک کساد یافت بعد از آن بضرورت بازو بار را با خود بار کردند. لیکن چندان سودی نبود بعد چند ساعه نمود و پیر و سپه که مادرش علیخان از جا گیر خود در دو آب داده بود در فتنه نشست و هم آنجا رخت حیات از دنیا بر بست و شاه فقار جاده نشین پدر خود گشت

### ذکر شاه فقار پسر وسطی نمود و پایان احوال اولاد و اتباع آن بدخشا

شاه فقار مردی زبان آور و خوش اختلاط و متواضع بود اندک مایه آشنائی معلوم شد و اله هم داشت فقیر او را و برادرش شاه دید و دو سه بار و میر باقر که خلیفه اول و ثانیش بودند هر چهار کس را دیده و تخنها پرسیده آنچه شیت افتاد اکثر از اینها و بعضی سخنان از دیگران شنیده و شاه فقار در عهد محمد شاه تا ابتدا ساعه احمد شاه زنده بود و راه آمد و شد پیش محمد شاه بعد از شاه که ذوق صحبت با فقرا بهر سائیده بود مفتوح داشت در عهد احمد شاه بصاحبیت نواب بهادر جاوید خان تقرب بسبب در صحبت الهامات جاوید ساعه که چند کس با اتفاق نیا بر خوش آمد جاوید خان ساعه نوشتند شریک بود و دید قبل از فقار مرد و فقار هم در اواسط احمد شاه در گذشت در پایان زندگانی فقار اکثر سیر و ان پدرش مرده و اکثر ساعه سحر و تائب گشته معدود از احمقان بران مسلک مانده بودند بعد رحلت فقار و خرابی شاه جهان آباد چند کس از اقربای قریبه نمود مثل بقیه قوم عاد و ثمود و او را از شاه جهان آباد اختیار نموده به بنگاله رسیدند و میرن پسر جعفر علی خان که ناظم بنگاله و از اوضاع و رسوم ایمان بیگانه نبود و او را در اخرا این کتاب انشاء الله تعالی قلمی خواهد شد بجاقت خود و پسرش بعضی از صاحبان که مثل صاحب خود بودند بر احوال آن بیبیدیان مهربان گردیده تولیت قدم رسول و پیغمبر پیو میه مقرر نمود اکثر ساعه از انعام مدارا البوار شتافته یکی از انها نام خود ساعه بعضی از نسوان آن نامکار الی آلان که ساعه بجهت زنده و انتظار طلب مالک دارد دیگر کس از انها مانده فقطع و ایز

القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین \*

### ذکر سفر نمودن محمد امین خان ازین جهان و شدت عداوتش با اهل بیت پیغمبر اخرا الزمان

محمد امین خان را چون عارضه بیماری مذکور زور آورد و بی هیچ وجه بر چند اطباء تبتد او ساعه و تدابیر سردا خفتند افتتاح سده و اجابت طبیعت میسر نگشت اخرا الامرا کجیمع اطباء بر احتقان قرار یافت و مکر راجل آمد باز هم سود نگردید فضلات از راه دهن او بر آمد و ازین جهان سفر ساعه گردید گویند شدت عداوتش با اهل بیت رسالت و جناب حضرت ولایت تائب سمر تبه بود که شارسک را شنیده بود که کلمه علی ولی الله میخواند بطلیده زبانش را قطع نمود و نیز شهرت دارد که علی الر غم بعضی مردم که دسترخوان حضرت شاه مردان مینامید و بران نشانی از غیب میشود چنانچه در سینه معمول و مکر مردم سوسنیار چشم نمودن تا را دیده سر غمناک و بصیرت در دیده دلنا کشیده اند و این کرامت از ان جناب نظر احترام هم المهد شکر که مکر در آمده آن بد بخت این احوال را شنیده بتیاب گردید و به تعبیر ساعه که داشت پیش هم مشربان خود نام یزید و معویه و غیر سماعه اعتقاد بانها داشت با احترام و تعظیم برده گفت که ما هم دستة خوان نذر ایشان بیکیهیم البته که نشانی هم نیا جستن اخلاص که ما را در خدمت این بزرگان است خواهد شد و سورت بلند پرواز ساعه را فضیلت خواهد شکست بر طبق گفته خود لعل آورد چون سباب دسترخوان در مکان خلوساعه از حرم نزار امیر آمده گشت خود خجسته و خشوع در ان مقام رفته و چند کس را همراه برده فاتحه بنام مقتدایان مذکور و انهم خود

خوانده و در روزہ اشتر با حکم لسته نئی را از معتقدان خود بران در نشاند و کلید شهن را بدست او سپرد که بعد از ساعتی در راه رسید و چون رسید  
 اگر از شهن از نشان ظاهر شود آمده خبر نماید تا مشتاقان را با استشهادهای خود برده نماید اتفاقاً زن در باطن شیعہ بود و مذہب  
 خود مخفی داشت بعد از ساعتی حسب الامر در راه گشت و دید که سگ سیاه گرگین و ران جایگا و بر سر دستخوان نشسته از سر کونہ طعام  
 اندک اندک چشیده و سگ چشید از شدت شغف خود در سگ نمیتوانست بے اختیار دوید و بشارت رسانید که نشان چه منفعه دارد  
 خود شریف آورده نوش جان می نماید محمد امین خان مع بہر امیان لبوسے آن خانہ دوید و زن مذکور بر جان خود ترسید  
 بدر رفت چون بان خانہ رسید و سگ را بچشم خود دید غضب ناک شد و برگشت و میخواست که زن بیچارہ بکشد اما بہر خدایت  
 نشانی از آن ندید ہمیشہ سراغ او از مردم می پرسید و بہایے خود بدندان غضب فکین می خائید و دستش بجائے نیر رسید  
 تا جان فاسے را بدو دهنودہ رہکار سگهای خود گردید و نیز نہایت مشہور و از معتقدین بمسوع شدہ کہ وقت مامور شدن  
 میر حمید بصوبہ دار سے عظیم آباد امر ابرار سے ملاقات و استرخا ص او میر فقذ نعمت اشتر خان مرحوم خلیف روح اشتر خان بنابر  
 ایام مامور او وقت حال بمراسم تعزیه دار سے حضرت سید الشہد احسین بن علی علیہما السلام چند روز رسیدہ بعد بقفا سے  
 ایام مذکورہ سہر حضرت میر حمید رفت اتفاقاً محمد امین خان ہم در آن مجلس حاضر بود در یک پہلو سے میر حمید نعمت اشتر خان  
 نشست و در پہلو سے دیگر محمد امین خان نشسته بود نعمت اشتر خان عذر دیر آمدن خواستہ گفت کہ بنا بر ماتم در سگے در آمدن  
 شدہ مساف باید داشت محمد امین خان بکنایہ پرسید کہ کسے در وقت تہانہ مردہ بود نعمت اشتر خان گفت خیر ماتم سید الشہدا  
 بود محمد امین خان گفت ای صاحب چه سخن دارد و نیزید حسین بن علی ہر دو صاحبزادہ بودند ما را یہ میرسد کہ ماتم کی بگیری ہم و دیگر  
 را بہ بد اینم ماتم او در قفا سے او بگیریم نعمت اشتر خان در جواب گفت صاحبزادہ ما کشتہ شدہ ماتم او سے گیریم و صاحبزادہ شما  
 غزایفت شما شاد سے بکنید و گفتگو بطول کشیدہ بہر بخانہ جنگ شد میر حمید در میان آمدہ و اصلاح داد \*

**ذکر مقرر شدن نیابت وزارت عنایت اشتر خان و سواخ آن زمان**

مبارج بست و دوم ربیع الثانی سنہ ۱۱۳۳ ہجری سے عنایت اشتر خان عالمگیر سے را بعد انتقال محمد امین خان  
 خلعت نیابت وزارت بلا تعین وزیر محنت گردید و درینو لایعرض رسید کہ نظام الملک بعد انتظام دادن نواح اوزنگ آباد  
 عازم حضور گردیدہ بہ نزد یک فردا پور رسیدہ بود کہ خبر افساد و عدم انقیاد بعضی افغانہ و سرکشان بیجا پور و طرت کرناٹک شنیدہ  
 بنا بر بند و بست اضلاع مذکورہ ستوجہ النظر بگشت و عرضہ داشت را جہ ساہو مع پانصد اشرفی مختصن مبارک باد فتح از نظر گز  
 وسیف الدولہ عبد الصمد خان بصوبہ دار سے خود یعنی لاہور مرخص شد و قمر الدین خان نخطاب بدو خود اعتماد الدولہ مخت  
 گشت مغز الدولہ حیدر قلی خان بہادر خطاب فیروز جنگی عوض نامہ جنگ یافت و سعادت خان بہادر بہادر جنگ بصوبہ دار  
 اکبر آباد و سرفراز گشتہ ترخصت یافت و محمد خان بنگش بصوبہ دار الہ آباد رخصت یافتہ بعد بر آمدن از شہر بنا بر زیادہ طلبے  
 جاگیر و دیگر تکالیف مکرر معاتبین و باز مورد عنایت میگشت و ہمدرین عرصہ از روسے اخبار سواخ و وقایع بنگال  
 حیدر آباد معلوم شد کہ در ضلع کرناٹک ہفتم صفر سنہ دو باران غیر موسم چنان بارید کہ آب سے دو خانہ و تالاب زو بلغیان  
 آورده از سد مات سیلاب و شدت طغیان تا دوازده کرزہ اکثر خانہ و آدم و چارپا سے بعضی ہات و قصبہ با غرق و بقی  
 شدند و ہمدرین ضمن یکی از جبال آن طرف چاک شدہ در پاسی دامن آنکوہ جزا کوز بہار ضلع کر دیدہ اشتر آباد سے در اہل



و روزے در شکار پادشاہ با آغرخان بزبان تر کے مسلک گشتہ اور اسجبت و نسب تو و تسلط ہا نمود بعد دو سہ روز سبے وساطت فیکری  
 اضافہ ہزار پانچ سو ہزار سوار و نقارہ و سپہیچ مرصع عطا فرمود و بعد چند روز ہزار سے ہزار سوار و خطاب بہادر عنایت نمودہ  
 یا اصل و اضافہ چار ہزار سے سہ ہزار سوار نمود و از سواخ صوبہ اکبر آباد بعرض رسید کہ دلیر خان متینا سے محمد خان ننگش را  
 در او اخراہہ رجب باد و ہزار سوار متصل سووہ سووہ تعلقہ تبدیل کنند کہ باز نیدار آنجا بر سر جاگیر گفتگو داشت معاملہ بجا اولہ  
 آنجا سیدہ محاربہ عظیم رویدا و دلیر خان با ہفتصد شہتقد سوار و پیادہ کشتہ مشد بہ محمد خان ننگش خلعت و سپہیچ مرصع مائیم پر  
 عنایت گشت \*

ذکر شروع منازعت باراجہ جیت سنگہ راٹھور و بطھور رسیدن ستیہامی و فوراً امر اجماعی حضور

کہ نہ صوبہ اجیہ و احمد آباد گجرات اکثر سے از تقد سے نواب راجہ اجیت سنگہ در حضور آمدہ تظلم و ہتخانہ نمودند چون  
 کینہ مراقت راجہ مذکور با امیر الامرا و قطب الملک نیز در سینہ ہا بود و راجہ ہم بہ تعصب نہیب خود با مسلمانان کاوشنا  
 داشت ہر روز صوبہ مذکور از راجہ مسطور تغیر نمودہ صوبہ دار سے گجرات مع امینی دیوانی و فوجدار سے کل محالات خاصہ  
 صوبہ مذکورہ و تصدی گری نبدرسورت در سال مرقوم بھجرالدولہ حیدرقلی خان بہادر مقرر شد و کاظم خان شجاعت تھا  
 را کہ از منصب داران متعینہ احمد آباد بود نیابت صوبہ دار سے گجرات مقرر فرمودہ از اصل اضافہ سہ ہزار سے و دو ہزار  
 سوار نمودہ مخاطب بہ شجاعت خان ساختند و بطاسے علم و نقارہ سرافراز سے دادند و مرستہ فلی بیگ برادر اورا پادشاہ  
 ہزار سے پانچ سو ہزار و خطاب سے تم علی خان شتر ساختند و نیابت فوجدار سے پرگنات برودہ و غیرہ بد و فرمودند و  
 رگنات دیوان حیدرقلی خان را مورد عنایات اضافہ منصب فوجدار و سوار فرمودہ بر آئند و بست مالی نبدرسورت  
 و صوبہ مذکورہ مقرر و مرض ساختند و فوجدار سے کار مراد آباد از تغیر معزالدولہ عوض متصد سے گری نبدرسورت با اتحاد الدولہ  
 مقرر گشت و صوبہ اجیہ بظفر علی خان کہ از متوسلان صمصام الدولہ و راجہ جیت سنگہ سوانی بود مقرر نمودہ خلعت و  
 سپہیچ مرصع و قبیل عطا فرمودہ مرض نمودند عطیہ امیر خان سپہ عنایت امیر خان خدمت دار و غلگی ڈاکٹ  
 فضل علی خان بہار و غلگی قبیل خانہ از تغیر تربیت خان مقرر و خلعتا عنایت شد و سعد الدین خان را کہ از نزد نظام الملک  
 آمدہ بود تسلیم پذیرا فی منصب پنجرار سے سہ ہزار سوار و عطا سے نقارہ بہ توجیز نظام الملک نمودہ خلعت عرض مکرر  
 عطا فرمودند از اخبار واقعہ احمد آباد ظاہر شد کہ بعد رسیدن خبر غزل راجہ اجیت سنگہ نیابت او و انتشار این خبر  
 و ان صوبہ کہ ہنوز سہ نیابت شجاعت خان نرسیدہ بود نائب از علما سے زشت خود کہ با ہمہ کس نمودہ بود تو ہم  
 بسیار ہم رسانیدہ خواست کہ قبل از ورود نائب حیدرقلی خان بہرچہ دست رسد شہر انارت و تجارت را تاج نمودہ  
 بد و مہر سے پانچ مہر اول آنجا کہ چند روز نیابت راجہ و آخر از محاسبہ او آزر دگے خاطر داشت و حیدرقلی خان  
 نیز از پنچے مذکور و صفدر خان با بے ملول و مکرر بود ہر دو با ہم اتفاق نمودہ نظر بانگہ رفع تقد سے ان راجہوت با خوشنود  
 حیدرقلی خان حاصل آید و حقوق حسن خدمت بہر حیدرقلی خان محقق گرد و جمع را از افاغہ و رہایا سے شتر متفق ساختہ  
 و نائب راجہ رنجتند و جنگ در پیوستہ جمع کثیر از راجہوتیہ کشتہ و زخمی گردیدند و نائب مغلوب و محصور در ویلے  
 و با ہمت خواہر زادہ صفدر خان بلبے چغت و خوار سے از شہر بر آید و بعد بیرون شدن از شہر بعض محالات

مابین راه دست انداز کے بقاوت و اتنی نموده بوجود پور وطن خود رفت بدست علیخان و صفدر خان بعد دیکھی ازین مکرنا برطان  
 دیوان احمد آباد را کہ او ہم از نقاسے سادات بود پیغام دادون خزانہ موجوده و مالکیت از عمل دخل نموده چون جمعیتی فراهم شد  
 بعد از غزاهمش سند به پرخاش پیش آمدہ جدائی زدند و درین ضمن شجاعت خان مع دست آویز بہ معز الدولہ حیدرقلی خان از  
 مفصل رسید و نا بر خان صلح نموده از شهر برآمد و رسید نصرت یار خان بار سے صوبہ دار عظیم آباد را خطاب کرن الدولہ مع اعفانہ  
 ہزار سوار و اسبہ عطا شدہ شیر افگن خان خطاب غزاة الدولہ و صوبہ دار کمان یافت و از سواخ اکبر آباد بعرض رسید کہ  
 سر چار قلعہ را کہ ماس مفسدان طرف متہرا و بر سر راہ دار الخلافہ واقع بود سادات خان بہادر بہادر خجک بعد محاصره و مقاتلہ  
 عظیم کہ قریب چار صد کس مردم کار سے از طرف سادات خان و جمع کثیر از ان مفسدان ہلاک شدند قلعہ ہارا پتخیر و تصرف  
 پادشاہی در آور و خلعت و خنجر مرصع مع فرمان عنایت و دیر سے برای بہادر خجک عنایت شد اگر چه نفاذ امر سے کہ درین خصوص  
 باید محبت شاہ چندان نداشت و تو جہی ہم چنین امور چندان نہ اما از برک تشبیہ بہ نیکان و ہوس عدالت گتہ سے بنا بر تر سے  
 کہ در نظر تش بود حکم نمود کہ زنجیر سے ملصق بہ برج مٹمن باجر سے بیا و نیند و سر زنجیر را بطرف دریا در میدان نگہدار بند و ننادی  
 نمایند کہ ہر کہ بروستی رود در قلعہ رسیدن نتواند نیز بر برج مٹمن آمدہ استغاثہ نماید و سر زنجیر گرفتہ بجایا ند و ہم سوال حشمت  
 بہترین و آئین مہول ستر در نہایت کرو فر لعل آمد و ہم درین سال مظفر علی خان کہ صوبہ دار اکبر آباد امورشہ بود بسبب نہایت  
 عسرت و بے سراجا سے ہنوز از قصبہ و اثر سے کہ سے کرد سے دار الخلافہ است گذشتہ بود کہ خبر حرکت را جبہ وجود پور  
 بطرف اجمیر راستہ ہزار سوار مع زمینداران و راجپوتان اطراف کہ فراہم آوردہ بود رسید و چند روز بدین بہت لغزوت  
 توقف نمود و اجیت سنگد داخل اجمیر گشتہ اول فرماندا تا ماسد سے نمایند کہ ہر یک از قہما بان وغیرہ اہل حرفہ ہر کسب و  
 کاریکہ دارند بان اشتغال در زیدہ بے اندیشہ کار با سیکرہ باشند و موذنان و خدمتہ مسجد را طلبیدہ سبک و فخر بدناسے خود  
 اطاعتت قواعد اسلام و تاکید در اجرا سے آن و تعمیرات مساجد نمود بعد از ان عملہ و ارکان پادشاہی را حاضر ساختہ  
 قول نامہ و فرمان پادشاہ مع نشان پنجہ مشتمل بر اقسام و ایمان و بجمال و شہنشاہی و در صوبہ اجمیر و احمد آباد و تاجا سے عمر و دولت  
 محمد شاہ کہ مادہ جلہ شاہ دیہا سے رفیع الدولہ و شہتار سلطنت پیرش و شہنشاہ محمد شاہ نظر بر نیک را جبہ شریک و رفیق  
 سادات است اورا با خود متفق و معین کار خود باید داشت نوشتہ فرستادہ بود و بر آوردہ نمود و نقل آنرا با عرا ائمرا خود معجوب  
 دیوان پادشاہی نزد مصمما الدولہ و روشن الدولہ مع عرضداشت حضور فرستاد و ضمن مر قومات آکہ اگر چه ہر دو صوبہ  
 را تغیر نمودن خلاف عہد و پیمان است اما صوبہ دار احمد آباد را بنا بر مر سے حضور شکیش نمودم اگر صوبہ اجمیر از اہل فضل بہن  
 بجال نمازند آبرو سے من میان ہچشمان و اقوام نخواہد بود و در صورت رفتن آبرو اہل غیرت را جان عزیز نیست بنا برین  
 امید وارم کہ از انتزاع ہر دو صوبہ در اسعاف و معذورہ ہشتہ بہ بجال سے یکے ازین دو صوبہ تر حم بجال من فرمایید کہ سر و جان کتا  
 و الہتہ وہ صوبہ مذکورہ است و ماہ ذی الحجہ بہین سال پادشاہ بگیم دختر عالمگیر کہ زیب النساء نام داشت بدر و این جان خود  
 بعد و در نوشتہ های راجہ اجیت سنگد مر سے مصمما الدولہ نظر لغت زرد و ستوار سے خجک مانلی بصالحہ و ترک ساز گشتہ  
 و میگفت کہ چون صوبہ اجمیر بزرگتر از ارکان و اتصال مدار الخلافہ دار و گجرات را با اجیت سنگد بجال باید گذشتہ و اجمیر را در عمل  
 یکی از مسلمانان مخلص پادشاہ باید داشت و ارادہ پادشاہ و بعض ارکان دولت خصوص حیدرقلی خان بران قرار یافت کہ  
 تشبیہ و تا ویب او باید پر و حمت بعد کنگا لیش بسیار کہ بیچ یک از امر سے حضور تین ہجہ او تمید او تہو نیز حیدرقلی خان سے  
 ۱۰۰

را از اکبر آباد تکبید طلب حضور نمودند سعادت خان بجز در رسیدن حکم چون جرات داشت بطریق ایلیا در او اخذ می قعد خود محضوب  
 رسانید و بکارکنان و لشکریان خود تاکید نمود که لشکر و سرانجام کارزار شتاق بلا توقف برسد بعد ملازمت که استماع اسباب  
 هم بمیان آورد بعضی امرای جهان رهبری بر قیامت او گشتند و از حضور نیز در اعانت حضور رسیده عالت غریمت او شد درین  
 خبر رسید که بفر علی خان بسبب عسرت و تنیدستی در قاضا سئ خواه سپاه گرفتار آمده و در موضع معتبر نواح اجمیر تاخت اما  
 مال و مویشی غارتگران لشکر برده او همچنان گرفتار قاضا ماند و ازین گرفتارها بجان آمده هر چه داشت و نداشت حتی فیلی  
 اسپ سواری سپاه داده از دست آنها خلاصی یافت و از خوف سپاه ملازم و غلبه راجه پوتیه خود را با بغیر نزد نایب راجه حبیب سنگه  
 رسانید و خلعت و فرمان صوبه دار سئ نزد مصمم الدوله واپس فرستاد در همین حالت برود پسران راجه بیت سنگه با حجت  
 کیش شتاق هم چنان در دهاات پادشاهی را تا ختنه و بهدران زود سئ جمع از مفسدان و زمینداران آن نواح نظر با شوب  
 زمان و اشعار اجیت سنگه بر قصبه نازول تاخت آوردند باینکه خان فوجدار آنجا که برای گشت بیرون بر آمده بود طاقت مقابله  
 آنها در خود نیافته رو بفرار نهاد و خواهرزاده او که در قصبه بود حرکت مذبوسه نموده بجال خود ملحق شد شرفای نازول بر سر  
 مال و ناموس خود چکیده بیخه ناموس را با اصطلاح و قانون سئ جو سیر کرده بشهادت رسیدند و مفسدان متغلب تمام قصبه  
 نازول را خاطر خواه خود تاخت بر بدن مردوزن گذارشتند و جمعی را اسیر ساخته بردند بعد استماع این خبر تادیب و تنبیه راجه  
 اجیت سنگه مصمم الدوله بعهده خود گرفته پیش خیمه را بیرون فرستاد اما چون از ابتدای میان مغلیه و مصمم الدوله نفاست  
 معترف بود و اندیشه قلت خزان سئ داشت و عمل میگردید و حیدرقلی خان با وجود سوسه مزاج که از سابق با خاندوران  
 داشت و برین هم بکدل گشته در خلا و ملاقبهها سئ غلاطه شده از نفاست سئ امتهد شد و تبعیت بدل و جان قبول  
 نموده صلاح بر آمدن بلین هم میداد و سزاوسل می نمود و خیمه خود را بیرون فرستاده بر او سئ بعهده خود گرفت خاندوران  
 مصمم الدوله صلاح و جنگ اجیت سنگه ندیده با پادشاه در خلوت بعرض رسانید که اگر خدا نکرده او غالب آید باز اصطلاح  
 اینکار درین نفاق و شتاق شکل که تواند شد و در صورت بهر طیت هم راجه اگر خود را بوادیهاسه صعب السالک کشد و هم ببول  
 انجا خزان کور و کرامت که از عهد شتاق او بر آید سئ الحقیقه بقول شهو را که از نفاق و عدم اتفاق اندیشیده جرات با اقدام  
 این هم که متهد گشته بود نمود بعد از آن قمرالدین خان کمر غریمت بسته این هم را متکفل شد و التماس بلای قطب الملک و  
 نجم الدین علی خان از قید و پسر دن این برود و خود کرد و بعضی تکالیف دیگر هم که خلاف مرض پادشاه و مقربان بود التماس  
 نمود چون بر آمدن قطب الملک از قید قبول اکثر طبایع بنود فتح غریمت اعتماد الدوله نیز شد و درین حالت چون انواع سخنا  
 در میان سئ آمد خاندوران ترک آمد و رفت در بار نموده چند روز خانه نشین گردید پادشاه در صلاح و آشتی مدار الهامان  
 سلطنت کوشیده رفع ملال و کدورتها نمود و اراده هم راجه اجیت سنگه ازین گرگ آشتیها بالمره از میان برخاست و ظاهرا  
 نوشتن سئ مصمم الدوله که شمل بر دلجوئی و متوقع گردانیدن راجه متواتر رفته اجیت سنگه را از اراده فاسد که دشت  
 باز آورد درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک که بعد فراغ سئ و لیت طرف کرناک او اهل ذمی ایچو دخل خسته بنیاد و وزنگ آباد  
 گردیده سئ هم ماه مذکور عازم حضور گشت و بر برانپور رسیده و پانته ... را که سابق خدمت دیوانی دکن از حضور مانور  
 شده بود خلعت و انجشیده بران کار مرخص ساخته به پادشاه رسیده و در شهر نشار یافت و جمیع تدا سیر سرانجام و نظام  
 ملکی بر آمدن نظام ... سئ سئ قوت ماند از و قانع مشاور و کابل بعرض رسید که سباز الملک سر بلند خان خانه را و خان سپه خود را که

بکابل دستاورد بود خانزاد خان بعد فراغ بندوبست به پیشاور نزد پدر سے آمد در منزل عزیز که محمد امین خان سپهسالار خان علم  
 میر حیدر بخت رفته بود افغانه بازو عام مور و بلخ فرا هم آمده سپهسالار بیرون جاج خان گرفتند جنگ عظیمی روی داد بعد از دو روز  
 که از خانزاد خان و همراہیانش بظهور رسید و شیخ مجاہد کہ ہمارے دار عمدہ ہر اول بود نے گشتہ دستگیر گردید و قریب ہفتصد شہید  
 نفر بکار آمدند بہریت بفرج سر بلند خان افتاد و دو اسپ سوار سے خانزاد خان پیہم از ضرب گوز تفتنگ غلطیدہ خاک ہلاک افتاد  
 و خانزاد خان نیز پست مال زخم رسیدہ دانست کہ کار از اختیار گذشتہ مجال اقامت نیست ناچار با محدود سے چند جان بسلا  
 ازان میان بدر برد و تمام فیلان و توپخانہ و بیگاہ و لشکر تباراج افغانہ رفت و عبد الصمد خان بنا بر اینکہ نہ کریا خان سپهسالار  
 کشتیر یافته بود خیر شورش و فساد اشرف الدین سپهسالار بختونجان بانائب عنایت اندر خان و محصور و مغلوب شدن نائب مذکور  
 شنیدہ با سہ چار ہزار سوار مغلیہ و غیرہ بطور ایلیغار شتافتہ حوزہ رارسید و اشرف الدین خوف گشتہ مقابلہ را مناسب ندانست  
 بے جدال و قتال بانفعال و معذرت پیش آمدہ اطاعت نمود و مواد فساد تسکین یافت عبد الصمد خان جمیع منصبہ داران  
 سفینہ و یومیہ داران و وظیفہ خواران را بتقصیر التہاب نازہ فساد و مخدول و دشمن نائب منسوب معاتب ساختہ جاگیر  
 و مدد معاش سہمہ آنہا را ضبط و تصرف خود را آورد \*

ذکر تولد صبیبہ و حرم سرای شاہی و کنیزانی ملکہ زانی و دختر فرخ سیر با محمد شاه

شب پنجشنبہ بیت و نیم محرم الحرام ۱۱۳۴ ہجری سے صبیبہ در خانہ محمد شاہ متولد گشت و شب سہشنبہ نوزد ہم سفر المظفر ۱۱۳۴  
 ہجری سے شاد سے کنیزانی محمد شاہ پادشاہ با ملکہ زانی و دختر محمد فرخ سیر کمال زیب و زینت لائق شان سلطنت بعل  
 آمدہ بجلال اسد کلخ خواندہ شد و رسوم آرائش و نثار و آتش بازی و ورق و سرود و بطور معمول و سبب و ستان بجل آمدہ ملکہ مذکورہ  
 کہ بانوسے مشکوے پادشاہ گشت \*

آمدن نظام الملک در حضور و مامور شدن بوزارت و بعض سواخ دیگر \*

نظام الملک بعد ان فراغ از بندوبست ممالک دکن و جمع از اصلاح مفاہد حدود کرناٹک و غیرہ کہ رویدادہ بود بہ نسبت  
 نمودہ بدار الخلافہ شاہ جہان آباد رسید و روز پنجشنبہ یازدہم ربیع الثانی سنہ مذکورہ آخر روز بلازمت پادشاہ شرفیاب  
 گردید و روز یکشنبہ پنجم جمادی الاول سنہ مذکورہ قبل از انقضای لقتن النہار لعنایت وزارت ممتاز و بطلان سلطنت  
 چار قب و قلمدان موافق عنایت سرافراز سے یافت و روز شنبہ سوم جمادی الاخر سے سنہ مذکورہ جشن عید نوروز موافق  
 قاعدہ ستمہ بجل آمدہ لقتن پادشاہ کہ اول ابوالظفر مقرر شدہ بود با بوالفتح ناصر الدین تبدیل یافت و روز پنجشنبہ ششم ربیع  
 المرجب سنہ مذکورہ دیوانے خالصہ براجہ گوہر مل محفوظ شد و روز یکشنبہ نهم شہر مذکور آخر روز شیخ سعداقتدیوانے تن تقریر یافت  
 اما بعض امور سے حضور خصوص جیہ زانیہ این در مقدمات مالی و ملکی خلاف راستے آصف جاہ دخل سے نمود پادشاہ پاس خاطر  
 آصف جاہ ضرور دانستہ حیدرقلی خان البصر کہ گجرات بود مرض نمود و حیدرقلی خان در اینجا رفتہ عملی نمود کہ مثل آن در  
 بیچ عصر و زمان نشان نیندہند و اقتدار بسیار سے بہر سائید نظام الملک کہ امیر دیرینہ سال مزاج گرفتہ جاہ طلب و اقتدار بود  
 بعد وزارت خواست کہ رائق و فائق محمد سلطنت خاطر خواہ خود گشتہ بانظام امور بر دازد و پادشاہ را نیز دلالت بکرا تباری

و قاری تندیب اخلاق و اوضاع و تادیب و تقسیم اوقات با تفصیل معاملات خلق کہ رضا جوئی خالق بشرط عدالت در دست  
 و سبک توہمہ در انتظام عظام امور سلطنت و غیر آنہا از مہکت لائقہ سے نمود پادشاہ را بغیر دولت رجولے و میل طبیعت بلاعب  
 رہا ہے قبول خاطر نبی افتاد امر آدیگر خصوص مہم صام الدولہ و خود نظام الملک در حضور نایب کس و بازار خود ہائی خواستند و ہمیشہ  
 کج ہار و مریز سگدشت نا آنکہ تیر کیہ با امر او خارجہ سرایان حضور حیدر قلی خان شوریدہ پازند خویش بیرون گذاشت و چون  
 او نیز مرد صاحب جرات و اتمہ اطلب بود و در صوبہ گجرات زرہ سے وافر از تحصیل صوبہ گجرات و جاگیرات خود ہم از فیصل  
 خانہ عبدالغفور زبرہ کہ نشت دولت او مشہور آفاق بود بہر سائید و حساب خزائن او از کرد و ربا در گذشت شوئے پیدا کردہ دہل  
 خود بارادہ عروج بیعاریج امیر الامرا حسین علی خان بہادر خیا لہا سے لبت با خواہے امر آن حضور عازم استیصال نظام الملک  
 کہ وصول بنیل مقاصد خود با وجود او منعذر مید کردید و پادشاہ و امر آنہا خواہان بر آوردن نظام الملک از حضور بود و نہ ہم  
 اورا و سیاہ ارادہ خود شمر وہ مستدعی انفصال امر حیدر قلی خان و غزل او از گجرات بہ ستیاری سے نظام الملک شد نظام الملک  
 کہ حرم وافر سے براند و ختن زرد توسع فکر و حکومت خود داشت قبول این مہم نمود مہدین عرصہ شب دو شبہ غمگرم  
 شبہ ۱۳۵۰ سے قریب بوقت صبح کاذب صبیہ از بطن ملکہ زمانی دختر فرخ سیر متولد شد و روز دو شبہ پانزدہم محرم الحرام  
 سنہ مذکور خلعت صوبہ دار سے گجرات نظام الملک را بتغییر حیدر قلی خان عطا شد و روز پنجشنبہ دوم صفر المظفر سنہ مذکور  
 بعد انقضائے نصف النہار نظام الملک بصوبہ احمد آباد گجرات از حضور خصمت یافتہ عازم مہم مذکور گردید

ذکر کشته شدن نیل کنٹھ ناگزائب سعادت خان بہادر در اکبر آباد و تغیر یافتن صوبہ  
 اکبر آباد از سعادت خان و تفویض یافتن صوبہ مذکور بر ارجہ سے سنگہ و مہم چوراسن مفتوح شدن تھون قلعہ جات

ظاہر بر آن الملک سعادت خان بہادر را علاوہ صوبہ اکبر آباد صوبہ اودہ کہ بر ارجہ گرد بہر بہادر بود مقرر شد بر آن الملک بہ بندوبست صوبہ  
 خود رفتہ رای نیل کنٹھ ناگزائب خود را در صوبہ اکبر آباد گذاشتہ بود نیل کنٹھ مذکور روز سے بچکل سوار نیل جمعیت مناسب  
 در راہ میگدشت یکی از جانان بر سر درختی پنهان گشتہ بخاطر جمع نشستہ بتحرک یکی از عمدہ زمینداران نیل کنٹھ مذکور را نشانی  
 تفنگ خود ساختہ جانان زد کہ گلولہ آن بسینہ او نشستہ از پشتش بدر رفت بر آن الملک عازم بود کہ مالک ہر دو صوبہ  
 انتظام نایب خود بگیرد مہم صام الدولہ فرصت یافتہ صوبہ دار اکبر آباد بتغییر سے بر آن الملک جی سنگہ سوآ را دانید و بر آن  
 را فقط صوبہ دار سے اودہ مسلم ماند و راجہ سے سنگہ بہ تبنیہ چوراسن جاٹ بعد عطا سے صوبہ دار سے اکبر آباد  
 ماوریشد و جنگ چوراسن و تھون قلعہ او کہ تھون نام داشت پرداخت و قاصدا خراج او از زمینداریش گردید و بدن سنگہ  
 برادر زادہ اورا با خود متفق ساختہ مدتی بہ تھون قلعہ مذکور اہتمام سے نمود تا آنکہ حکم سنگہ چوراسن با پدر خود روز سے در  
 عین مجلس ستلخ کہ لائق شان پر سے و پسر سے ہنود نمود و پدر را خفتی نامہ گشت چوراسن شہقت پیری را کار فرماشتہ  
 تدارکش مناسب ندید اما از افراط غیظ قلبیہ جالت کہ اکثر طباع ہنود میباشند خود را مسموم نمودہ ہلاک شد و حکم سنگہ  
 بجائے او نشست چون سبک سے بے مغز بود از عمدہ امور سیاست و مہم راجہ سے سنگہ استمالہ رعایا سے زمیندار سے چوراسن  
 و تالیف قلوب و در ان تومش فرمان داد بدن سنگہ بکار ماورا اہتمام تمام نمودہ رضا سے حکم سنگہ را با خود متفق ساخت  
 حکم سنگہ بر احوال آگہی یافتہ از قلعہ بگریخت و شب پنجشنبہ نم صفر شہلا ہجر سے تھون مفتوح و مخرود بدن سنگہ

بجائے حکم سنگ مقرر شد و راجہ گروہر بہادر بصوبہ مالوا سرفراز سے یافتہ و بدو جین رسیدہ نظم و نسق آنجا قرار دیا گئے نمودند

### ذکر اشفتگی احوال حیدرقلیخان و غالب شن نظام الملک بر حیدرقلیخان و احوال او باجمال

نظام الملک چنانچہ نگاشتہ قلم و قانع رقم گشت صوبہ دار سے گجرات یافتہ نیزہ تسخیر آن ملک و اندر گریہ و زاری و اسباب  
 لائق سرانجام دادہ از اثناسے راہ تدبیر سحر و ساختن ارباب افواج او پیش نهاد خاطر ساختند و بار سال رسل و رسائل  
 جاہد مغلیہ تورانیہ و اناغہ باسے و غزنی و سپہ کاکر او بسیار آزمین قوم بودہ اند اکثرش را لطف خود اہل دار حیدرقلیخان  
 سحر گردانید چنانچہ شجاعت خان و رستم علی خان و مہرعلیخان گجراتی و صلابت خان و زبردست خان بابی اسدخان غنی  
 و دیگر سرداران پنی و مغلیہ نورانیہ دل درگروں کردہ متفرق شدند و نظام الملک تا جاہلوہ قریب گجرات رسید بخیرالدین و حیدرقلیخان  
 بشاہدہ این حال در خود تاب مقاومت با آصفیہ ندیدہ علت ما لخواہیایا تمارض بہرہا بنید و رفتا سے ویرینہ اور محض یار سے  
 اختیار لبش نشانیدہ رہا گرا سے حضور شد تا صیباہ گجرات رسیدہ با نظام آنجا منہجہ گردید بعد انفرار از امرضہ یہ صوبہ چو آ  
 بجا مدخان عموسے خود کہ لبنا ہزادہ جنگلی شہرت داشت و او خود بنا بہ بندوبست بصوبہ مالوا کہ تہنیتی سے گز بہر بجا اور  
 بنظام الملک مرحمت شدہ بود آمد و از انتظام آنجا و جمعی نمودہ عظیم اللہ خان را کہ سپر عمہ اش بود نیابت آنجا و او خود بہر  
 بازگشت حیدرقلیخان باز رو سیاب کہ ہمراہ داشت بحضور رسید چند روز معطل بود روز یکشنبہ سیر بہ ہم جہادی الاخرہ  
 ۱۳۵۰ ہجری سے نوروز شد و مہدین روز ہائیکو سیر رحلت نمود و شب شنبہ یازہم رجب المرجب منہ مذکورہ ہا سے از تہ ما  
 صبیہ بیان افروز بانو بلکیم نام از لہن روشن آبادی در مانہ محمد شاہ متولد شد و ظاہر اجداد حیدرقلیخان بعد معاوردت آنہا  
 در غیبت نظام الملک مورد مراحم پادشاہ گشتہ چون تہنیتی اجیت سنگہ و دشمنی و تمرد او ملاحظہ بود بصوبہ دار اکبر ہر ما سیر گردید  
 و حیدرقلیخان ہم کہ مرد صاحب جرات و دشمن دیرینہ اجیت سنگہ بود قبول نمودہ بکنتی کہ مہیا داشت اسباب مدفعہ را بہر کور  
 آمادہ ساخت و ہمراہ حسب الامر حضور پر داشت و بر سر اجیت سنگہ تاخت آخر شعبان المعظم سنہ مذکورہ راجہ مرقوم اگر نیز  
 و مہدین سال پہ سید سے قاسم کو تو ال را نزدیک بجائے عدالت یکی از جملہ سرخ پوشان بزخم کار و از پاسی در آورد  
 و سرخ پوش ہم بزخم شمشیرش مجروح گشت و روز یکشنبہ غزہ شوال المکرم سنہ مرقوم نظام الملک بعد انفرار از انتظام گجرات  
 و مالوہ معاودت نمودہ ملازمت محمد شاہ نمود و روز پنجشنبہ بیست و چہارم ذی القعدۃ الحرام سال مذکور بعد مرور یک دنم عت  
 بخوسے پسر سے در خانہ محمد شاہ متولد گردید و در نصف آخر محرم الحرام ۱۳۵۰ ہجری سے شمارہ ذہ و ذنب دکو اکب برج و لو نمودار  
 شدہ قریب وہ دوازده روز ظاہر و بعد از ان منحنی گشت و مہدین ماہ سپر کان پانچواہم تھاں نمودہ

### ذکر از رو کے نظام الملک از پادشاہ بنا بر بعض حرکات و توافر طباع امر از نظام الملک و رجوع وزارت با عتقاد ایدولہ قمر الدین خان پسر محمد امین خان و رفتن او بصوبہ ہانسے ممالک و کس و تفصیل بعض امرا و ارکان حضور بہ

ارکان سلطنت و اعیان مملکت مثل اعتماد الدولہ قمر الدین خان بخشہ دوم و داروغہ غسل خانہ و مصمصام الدولہ امیر الامرا  
 بخشہ اول و صاحب رسالہ والا شاہ سے و اعلیٰ شاہ سے و روشن الدولہ طفرخان بخشہ سوم و سید صلابت خان بخشہ

چهارم بنام سامان عمرة الدوله شیرانگن خان و بعد از او برادرش نعت الله خان صادق صاحب رساله سلطانی و صدر الصدور  
 میر حلیه ترخان و ناظر و دروغه معرفت خاص حافظه خدنگار خان خواجہ سرا سے عالمگیر سے و با انتقال اور ورافزون خان و دیوان  
 خواجہ راجہ کہ حری و بعد از او شرف الدوله اراکند خان و بعد از او راجہ بختیار دیوان تن شیخ سداقتہ و میر آتش اول حیدر خان  
 و بعد از او سداقتہ خان و ابرار سید زلی خان و بعد از او مظفر خان برادر مصفا خان الدوله و داروغہ خواصان برهان الملک  
 و نائب او احمد علی خان و میر توڑک اول امین الدوله و دوسرے داور داد خان و داروغہ گرزداران مبارک خان و بعد از ہتھار  
 اغرخان و داروغہ خاص جلو و جلو قدیم میر حسن خان کو کہ و عرض مکر راجلی احمد خان کو کہ و داروغہ نر فیض علی خان داروغہ  
 فراس خانہ یو علی خان قورگی و بخشی ہدیان نور خان برادر روشن الدوله بخشی شاگرد پیشہ عنایت خان راسخ پسر خان صادق قراول بگی  
 خدمت حبیب میمن بہر وزیر خان و حبیب خاص بہ جاہ بدخان خواجہ سرایان خواجہ سرخان داروغہ خواجہ سرخان و راجہ باور چچانہ  
 داروغہ قہوہ خانہ فضل علی خان داروغہ فیلیخانہ سید قطب الدین علی خان بکھور کے داروغہ حبیب علی خان داروغہ سرخ پوشان قولداران  
 الہ یار خان قلعہ دارتہ جہان آباد قائم خان پریشان لدولہ داروغہ وقائع کل ڈاک حکیم معصوم علی خان داروغہ سوانح و ازین قولہ ہر کی بکار  
 مامور بود لیکن روشن الدوله دخل بسیار در میان پادشاہ بہر سائیدہ بازار حق السعی گرم نموده برآمد کار مردم سے نمود و دختر  
 شاہ جان محمد درویش مشہور بکو کے لقب وافر در حضور محبت شاہ بہر سائیدہ تلمدان پادشاہ با و مفوض و از طرف پادشاہ  
 صاحب دستہ گشتہ در اندون محل برعرائض مردم حاجت مند تویع سیکرد و عقل و در بین قرین حیرت گردیدہ این نکتہ می  
 ریاسے نسبت زکیان باکیان افتاد است و بازو سے شکر سے فی بیان افتاد است و شاید کہ سپہر سفلیہ بقصد  
 زنت با شمشیر زدن بدت زنان افتاد است و پادشاہ چون جوان بے غم و کم جرات بود مشغول عیش و طرب گئی  
 در امریکہ شد ضروری بود تو جسے نمود و رغبت مصاحبت با عمدة الملک امیر خان و دیگر امر او امر ازادگان رنگین مزاج  
 خوش طبع در خاطرش جایافتہ با مور سلطنت و انتظام ملک و ملت تعانیکہ باہمی نمود و باین سبب اندک اندک خوف  
 و ہراس از دل امر او بر ذسامی ہر فرقہ بلکہ عوام الناس بر خواستہ ہر کس در دماغ خود خیالی می بخت و بجاسے خود نشستی و باین  
 و امر از استقلال میزد نظام الملک میخواست کہ پادشاہ بہ تبعیت سے او او صنایع خود را بسیار اید و رغبت مصاحبت  
 نرا جان کہ محمد شاہ داشت و زمام اختیار کار بیا کہ بدست کو کے و امر اسے دیگر بود از دل پادشاہ دوست امر ابرار سبب  
 تکالیف چنین امور کہ بر طبع سلطان و ارکان دشوار و گران بود پادشاہ و امر از صحبت نظام الملک نشود و ہمیشہ اور  
 استہزای نمودند و در غیبت کلمات رکبکہ در حق او مذکور سے شد نظام الملک از جہات مسطورہ مستکہ از حضور  
 گردیدہ عازم دار الحکومت خود کہ صوبہ پائے دکن گجرات بود گشت و تہیج مواد فساد خاطر نشان خود ساختہ و ہمار  
 انتر جبار و طلال آمد در ف در بار کردہ در خانہ خود نشستی مستعدی ترک مناصب و وزارت گردید اما چون متامل و کل  
 بود زود از جا در سے اند محمد شاہ و امر ابرار نے الضمیر ادا نہ کے بے پردہ در فکر تدارک و استرضاسے او افتادہ قاصد  
 بودند کہ از ما خوشتر بودہ دور سے گزیدہ او نیز اراہہ این اشخاص دریافتہ برای خود غنیمت دانست تا آنکہ دست  
 و وسائل در میان آمدہ بظاہر رفع کدورت بعل آمد و نظام الملک روزہ و شبہ دوم صفر المظفر ۱۱۳۶ ہجری باطلان  
 پادشاہ نمود و میر باہنہ سے بی اصل خوشنودش ساختند

شورائیدن امر حضور مبارک خان صفاہ و کشتن مبارک خان

به تقدیر خالق محصو و ماہ

امرای حضور بر آرزو کے خاطر آصف جاہ مستشرق شدہ شفقہ خاص پادشاہ سے درکمان انخام مبارزخان نامہ بر پانپور فرستادند کہ اگر  
 تو اند صوبہ ہائے مذکورہ از دست گماشتہ آصف جاہ انتزاع نماید عنقریب فرمان نظامت دکن ہم متعاقب خواہد رسید  
 و آصف جاہ بر فتنہ انگیز سے امر حضور آگہی یافتہ اٹھارہ ماہ موافقت آب و ہوا سے شاہ جان آمانہ و موافقت ہوا و آباد ہوا  
 نمودہ بر آشکارا آن طرفنا از پادشاہ روز یکشنبہ بیستم ربیع الاول ۱۱۳۶ ہجری کے حضرت گرفت و اندک مسافتی آن طرف رفت  
 بجانب دکن عطف عنان نمود و بر جناح استیصال خود را بملک دکن رسانید و مشغول تھییدہ اسباب حرب و کارزار گردید مبارزخان  
 باستیلا سے وہم فتح و ظفر و اختصاص یافتن با علی مراتب و بنیاد و دام بلا افتادہ باتفاق ابراہیم خان برادر داؤد خان سپہ  
 و انبا سے شیخ نظام و اولاد شیخ سہاج سرداران دکن کہ مخالفت آصف جاہ در جان و دل با آب و گل ایشان شہرتہ بود و  
 لشورش برداشتہ اسباب حرب و کرب اما دہ ساخت و بعد تھییدہ سامان جنگ با سنگ رزم آصف جاہ بر آمدہ و معسکرت  
 و لشکر سے بخوبی آراستہ آصف جاہ برادر زادہ مبارزخان آگہی یافتہ بجاؤلدہ او شتافت بعد مقابلہ روز پنجشنبہ بیت و  
 چارم محرم الحرام ۱۱۳۶ ہجری سے مقابلہ عظیم و جنگی صعب چنان رویدا کہ چار ہزار مرد چاقیل در میدان کشتہ افتاد و فتح و ظفر  
 نصیب آصف جاہ کشتہ مبارزخان مع سپہان و رفقا با جزت شتافت آصف جاہ عرضند اشت متضمن فتح خود بقید اسامی  
 کشتہ ہائے معرکہ ناکامی کہ از طرف مبارزخان جان سپاری نمودند نو ششہ مع اشرفیہائے نذر مبارکباد و بعض اموال  
 مقتول موافق معمول ضبطی ارسال حضور نمود و خود فارغ البال بر نام صوبجات دکن تگن یافتہ تباہیر تخریر امر کے دون سمیت  
 و پادشاہ کم جرات پرداخت و قمر الدین خان بعد ہفت ماہ از کوچ نظام الملک سنجاب جملہ الملکی و وزارت سرافراز سے  
 یافت و بعد استخراج آصفجاہ قبول فرمود

آمدن حیدر قلیخان از اجمیر و ماورشدن نجدت میرا کشتہ حضور

چون صحبت میان آصف جاہ و پادشاہ ناچاق و نفاق ہم دیگر ظہور و بروز نمود از نہر و طرف مدارا و ماسات بعل سے آمد حضور  
 بعد جنگ مبارزخان کہ اندک پردہ از رو کے کار بر خاستہ بود پادشاہ حیدر قلیخان معزالدولہ را مخلص بیک رنگ و صاحب شوکت جرات  
 آہنگ داشتہ نزد خود طلبید و حیدر قلی خان روز جمعہ چار دہم ربیع الاول سنہ مذکورہ از اجمیر بدار الخلافہ شاہ جان آباد رسید  
 دو ساعت بخجوع از روز بر آمدہ ملازمت محمد شاہ حاصل نمود و بتفویض میرا کشتہ و عنایت خلعت خاص اختصاص یافت  
 و سعد الدین خان تورانی کہ متوسل آصفجاہ و از دست گرفتہائے او بود مغزول از خدمت مذکور کشتہ و نیز را جہ گردید ہوا  
 کرۃ بعد اولی تبغیر کے نظام الملک صوبہ دار کے مالو ایاقتہ بدار الملک اجین شتافت و با نظام صوبہ چا پنچہ باید پرداخت و  
 و عظیم استہ خان کہ از طرف نظام الملک بکار با انجا شتغال داشت بر خاستہ بشاہ جہان آباد آمد

بر انگیختن آصف جاہ عنوسے خود حامد خان را بمرود و عناد و مہیاشدن او بعبی و فساد

آصف جاہ بعد ظفر یافتن بر مبارزخان و مشاہدہ احوال امر حضور پہلا سے کشتہ سے سرداران مرہبہ را با عنوسے خود حامد  
 کہ صوبہ دار گجرات بود متفق ساختہ اشارہ بلطنیان و عصیان نمود حامد خان حسب الاشعار گماشتہ سے جاگیر داران و



نوبداران حضور را بیدخل ساخته کوس لسن الملک ایوم تو اخت اجار استرے و نام زمان برے او با اتفاق مرسته بحضور رسید  
 ارکان دولت و تدارک آن نبار مشاوره بانہر گزر گزاشته ہر یکے راسے نیز و پادشاہ بمشاہدہ از درجام تورانیان قاصد اخلاص  
 قطب الملک از حبس گردید و یوساطت معتمد سے پیغام فرستاد کہ الحال ہم از شما چیز سے میتواند شد قطب الملک معروض شد کہ  
 اگر دست شفقت پادشاہ بر سر این فدوسے در گاہ سایہ گستر شود ہمیں کہ شرف ملازمت میسر آید پنج شش ہزار سوار مہیا و سہرگاہ  
 بکار سے ماسویشوم اچھے مرکز نیکان جنور باشد بظہور میتواند رسید مخالفان باستماع این خبر ظاہر ہوا بکرو تیز ویران سیدان مظلوم  
 را مسوم نموده بابای کرشن لہجی ساختند۔

ذکر متعین شدن سر بلند خان تبادیب حامد خان و خلاصی نجم الدین علی خان بہادر  
 و نہریمیت یافتن حامد خان و بہر رسیدن فتنہ برکیان در مملکت ہندوستان

سباز الملک سر بلند خان بعد تغییرے از صوبہ کابل و منصوب شدن ناصر خان لہجوبہ دار سے مذکور یوساطت روشن الدولہ  
 در خانہ خود مدتی بیکار نشسته آمد و رفت دربار کترے نمود چون قطب الملک بر حمت ایند سے پیوست با تماس عمدہ ہا  
 حضور خصوص بمشورہ یافتند تنگنکار خان کہ بر اسابت راسے حسن عقیدت او پادشاہ را اعتماد بود و مقرر شد کہ مبارز الملک  
 تبادیب و تینیہ حامد خان با نغے متعین و صوبہ دار سے گجرات بتغیرے نظام الملک با مساعده مناسب بنجان مذکور عنایت  
 گرد چون سر بلند خان از دہنایکار و معطل و سباب و سامان سرکارش مختل بود سال سے و ہفتم از ماہ دوازدهم مبلغ یک  
 کردہ روپیہ نقد بصری مساعده از خزانہ عامہ یافتہ بتبخر گجرات و تبادیب حامد خان از حضور پادشاہ مامور گشت بلکہ مخفی بہار  
 عنایت وزارت نیز بشیر گردید سر بلند خان با عنایت و رفاقت خود استعدا و استخلاص نجم الدین علی خان بہادر برادر قطب الملک  
 کہ او ہم مقید بود نمود چون محمد شاہ از وقتیکہ نجم الدین علی خان برای بر آوردن او از حبس قلعہ شاہجہان آباد آمدہ سہراہ خود  
 بود نظر انعام بحال خان مذکور داشت بطیب خاطر قبول نموده روز جمعہ بیست و دوم ربیع الثانی ہجری کے آخر روز از حبس  
 بر آورد و خلعت عنایت با شمشیر بسید نجم الدین علی خان بہادر مرحمت نمود و سر بلند خان و نجم الدین علی خان از حضور رخصت  
 یافتہ ہر دو امیر بر یک فیل سوار شدہ در فیل خمیہ باشند و فوج از سادات و دیگر رفقا سے قدیم بر سر نجم الدین علی خان  
 جمع آمدہ سورت اقتدار سے بہر رسید و مبارز الملک کہ سپاہ دوست بود و از صوبہ ہاسے منہی بیچ صوبہ نامندہ کہ سالی چند  
 صوبہ دار آنجا بندہ باشد و سرداران سپاہ کہ رفیق و دیرینہ و دولت خواہ او بودہ در بیکار سے وقت کار ہمیشہ چشم انتظار براہ  
 دولت و اقتدار او داشتند در انک زمانے از جہاں سے متفرق نزد او جمع آمدہ لشکر شایستہ فراہم گشت مبارز الملک سندنیاست  
 بشجاعت خان گجراتی فرستاد حامد خان نبار ہدم مقدرت بر خود چیدہ از گجرات برآمد و در موضع دہد اقامت نموده کنتانام  
 غنیمی را بیک خود طلبید و خود ہم جمعیتے فراہم آوردہ با اتفاق غنیم مذکور بر سر گجرات رفت شجاعت خان ہم از گجرات برآمد و با  
 حامد خان جنگیدہ نقد ہستی در باخت رستم علی خان برادر شجاعت خان کہ حاکم خندرسورت بود و خبر قتل برادر شینہ ہ سباب  
 محاربه سامان نمود و پیلا بے کایکوارا کہ در ان حد و دہنگامہ آرا بود و با خود متفق ساختہ از خندرسورت برآمد حامد خان با جمعیت  
 خود و کنتا کہ قریب بیست ہزار سوار بود از احمد آباد کوچیدہ کناز دریا سے مہی تلاقی فریقین روسے نمود پیلا بے کایکوارا کہ  
 رفیق رستم علی خان بود تا بدلت کنتا بے با حامد خان اتفاق داشت رستم علی خان ہم بد غامے آن مرستہ قتل رسید و

چامد خان سفر کردید بعد استماع این خبر مبارز الملک که بر دورا هه اکبر آباد و جمیر مترو و مشرف بود با سید الیقاسی و عدده ذرات  
 با تفاق بنجم الدین علی خان لیسری بر دینیا شید و از پادشاه استخرج نمود چون گوگب اقبال تورانیان در خروج بود و فابو عدده مذکور  
 مقرون بسلاح نگشته حکم کوچ بطرف گجرات صدور یافت در ایچ گرد بر ببادرت تغییر کے نظام الملک صوبہ دار کالوایافته بکار خود  
 و روانه صوبہ مذکورہ گردید و بنجم الدین علی خان لیسری صوبہ دار کے بعد صحت صوبہ دار کے جمیر یافتہ منغین  
 مبارز الملک گردید و پادشاه از فتنه پردازوں کے و ہنگامہ سازوں کے نظام الملک با قاطبہ فوقہ تورانیان بد مصلحت و آزرده خاطر  
 گشتہ کینہ اینہا در دلش جا گرفت بعض صوبہ داروں کے و دیگر خدمات کے باعث و الدولہ قمر الدین خان بود از نامبروہ تغیر گشتہ  
 بد بکیران مقرر گردید و بر مان الملک رخصت بند و لیت صوبہ یافتہ بنا بر انتظام معاملات آنجا منتت نمود و لیسری انجام مہام  
 صوبہ خود پر دخت و سر بلند خان سال سے و پشم از ماہ دو از دم بطرف گجرات شافت و بنجم الدین علی خان لیسری کے سبب  
 کہ از بد تنہا مقید ماندہ چیز کے مذاشت چند روز توقف نمودہ منتظر اجتماع اعران و انصار از رفقاسے دیرینہ و اخوان کینہ  
 خود ماند بعد فراہم آمدن آنہا متعاقب سر بلند خان مشتافہ بکشکش بلحق گشت و حامد خان با تفاق کنتا و پیلان حے کا یکو اسر دار  
 سر ہتہ لقبہ محاربه از گجرات بر آمد ہر چند مبارز الملک بجامد خان نصلح بر نگاشت سو کذا د و حامد خان بختے خود امان بیگ  
 را با فوج غنیم جنگ مبارز الملک فرستاد سر بلند خان و بنجم الدین علی خان جنگ عظیم با بختے حامد خان ہر دو سرداران ہر ہتہ  
 شودہ غنیم را اگر تریانیدند و امان بیگ در میدان کشتہ شد و شیخ الہیار بلگرامے بختی و سردار محمد سرکار مبارز الملک از راہ دیگر  
 داخل قلعہ احمد آباد شدہ شہر را تصرف خود در آورد و حامد خان شکست خوردہ پیش نظام الملک رفت سل دیگر نظام الملک  
 جماعہ مرہتہ را تحریک و تحریریں جنگ سر بلند خان نمودہ و شریک حامد خان گردانیدہ بطرف گجرات فرستاد بعد رسیدن آنہا  
 در حد و گجرات جنگہا سے صعب با مرہتہ ہار ویداد و بنجم الدین علی خان بشجاستے کہ از آبا و اجداد خود میراث داشت مکر  
 جنگ مرہتہ ہارا چنانچہ باید زد و مرہتہ با علی الغفلتہ بدہ نگرویل مگر جاگیر امیر الامرا را باخت و تاراج نمود خانہ زاد خان سپر  
 سر بلند خان و سید بنجم الدین علی خان بحسبت شصت ہزار سوار و پیادہ ہلے عرب و فرق دیگر و چند صد ضرب توپ خرید و کلا  
 مقابل مرہتہ در میدان کنتا بیچ بند در آمدہ جمعے کیر از انہا کشتہ بقیۃ السیف را منہزم گردانیدند و تا آب نر بعد ان از قضا  
 شان باز گرفتہ از حد و گجرات بیرون ساختند چون مبارز الملک فوج بسیار ہمراہ داشت پنج لک و پیر ماہ ماہ برسبیل منہدی  
 از حضور معرفت ناظر خدمتگار خان و بعد مردن ناظر معرفت بخشی سوم روشن الدولہ بمبارز الملک میر سیدنا خلیل و تسلط او بر ان  
 ملک نشود و مقرر شدہ بود کہ تا بند و لیت الضرب قرار واقع نشود در داخل صوبہ مذکورہ مجبہ عائد سرکار مبارز الملک نکر د  
 زر مذکورہ ماہ از حضور با و میر سیدہ باشد چون خبر فتح مذکور بحضور سید لیسری رسید مصام الدولہ حکم بطرفے فوج زیادہ و  
 متوقون شدن اعطا و را ہہ میر بلند خان رفت تا این حکم سر بلند خان رسیدہ بود وصیت مطوت پادشاہی در ان صوبہ بلند خان  
 مسترد خستہ حال و ستمند بودند

ذکر اخطا در جات روشن الدولہ و گوگے و شاہ عبدالغفور و اخذ و جر کر و رہا و حضور  
 از نگشتہ مذکورہ و معزول شدن سر بلند خان از گجرات بسے خصام الدولہ و منصب  
 سخیدن اسے سنگ و مقابلہ با ہم دیگر و معاودت سر بلند خان بشاہ جہان آباد

### وقوع شدن مرہبہ از ضعف و سستی اشک سنگ

روشن الدولہ بہادر سرخپہ صفت حمیدہ بسیار داشت لیکن چون نیا کے کار او بہ ترس بود نقدی دورا دہ یک سو روپیہ  
بابت صوبہ کابل کہ سال بسال از خزانہ عامرہ حوالہ روشن الدولہ میشد نصف فرسودہ نمونہ را خود منصرف شد زمین آنہ امور  
و دیگر ہم عمل سے آورد و امرار با ہم نازعات بود پرده از روسے کارش برخاستہ بفضیحت انجامید و پادشاہ دو اسما تبا  
ساختہ حکم بجا سبک رفتن فرمود مستعدیان حضور مبلغ دو کرو روپیہ بر ذمہ او بر آوردہ بعرض رسانیدند سب حکم پادشاہ سے  
بسیغ مذکور از روشن الدولہ طلبی شد و او مبلغ مذکور را علاج و مجبور داخل سرکار والا نمودہ از نظر افراد و زمام ہتیار این اخراجات  
بمصصام الدولہ مفوض گشت و قدر امیر الامراد حضور اعتقاد پذیرفت و شاہ عبدالغفور ہم کہ مقتدا یحیٰ تورا نیہ دور خراج پادشاہ و مل  
وافر بہر سائیدہ نثار غزل و نصب اسمای خالہ شریفہ و مستثنیہ بود فی الحقیقہ تبیین سبب و حسب ظاہر نیا برادار سے ناشایستہ  
کہ بفرغ غرور از عبدالغفور یا فل بظہور میر سید از مرتبہ اقتدار افتادہ گرفتار غضب سلطانی گشت و مجوس و مقید روانہ بنگالہ گردیدہ  
ضبطی خانہ اش قریب بہ دو کرو روپیہ نقد سوک اجناس داخل خزانہ حضور شد و کوسے ہم کہ ہمکار این ہر دو و مختار دستخط و حضور پاد  
بود ہمین علت شریک حال ایہا گردیدہ از محل اخراج و باادبار از دواج یافت و اندوختہ او نیز ملاوہ ضبطی اموال عبدالغفور مسطور  
گردید مصصام الدولہ را چون اختیار کار با با اقتدار تمام میر آمد سر بلنبہ خان را کہ توسل بر روشن الدولہ داشت معزول کنائیدہ را  
ابجے سنگہ را حضور را سند صوبہ دار سے گجرات فرستاد و تاکید نمود کہ خود را بچلت ہر چہ تا متر گجرات رسانیدہ سر بلنبہ خان را  
روانہ حضور نماید ابجے سنگہ از آرام طلبیہا و غرور قدامت عمد گہیاسے خود نائب ہر گجرات فرستاد مبارز الملک نائب ابجے سنگہ را  
کو شمال ہوا جبے دادہ نائب خاص بر گردانید ابجے سنگہ نوبت دوم نائب دیگر بسامان تراز اول فرستاد ثانی ہم پیش اول  
بے نیل مقصود برگشت ابجے سنگہ شرمساری ہاستوار کشیدہ ناچار گردید و خود با چہل پنجاہ ہزار سوار و سامان بسیار در حرکت آمدہ  
بہ گجرات رسید مبارز الملک ہر چند از طرف حضور آصف جاہ تشویشنا داشت اما بسبب قلت زر و سہاب سفر نیا چار سے  
قاصد مجادلہ با ابجے سنگہ گردیدہ چند فرسخے شہر گجرات معسکر ساخت و ہر قدر مردم از فوج کہ مراقتش کردند بمقابلہ ابجے سنگہ  
چند پادپا دیدار بہادرانہ و دلاور سے مردانہ نمودہ خبگ را جبے سنگہ لہجہ کوشش بسیار چپان زد کہ را جبے را پامی ای تقامت از  
مقاومت تغزیہ بضرورت برگشت و اندکے پست تر نشست مبارز الملک بہادر ہمین قدر را غنیمت شمردہ چون از حضور و طر  
آصف جاہ مطمئن خاطر نبود قاصد مصالحت و آشتی با ابجے سنگہ گردید و آخر روز با معدود از چہدار و غنڈنگار دستار سفید بر  
پچیدہ و لباس سادہ در بر کردہ بملاقات را جبے سنگہ رفت ابجے سنگہ با سماع این خبر متحیر گردید و ملاقات اورا از جملہ  
نہماسے غیر مترقبہ خیال کردہ خوشحال بہ استقبال شنافت و ہر سر دروازہ خود ملاقات نمودہ مبارز الملک را با احترام تمام  
آوردہ بر سندان نشاند مبارز الملک احتلا طلبا شروع نمودہ گفت کہ ما را با شما دوستیہا از قدیم و با ما را جبے ابجے سنگہ دستار  
بدل و برادر سے متحقق است شمارا بجاسے برادر زادہ خود میدانم اینقدر جنگ نیا بر ناموس سر کے لعل آمدہ عدوتے در میان  
نیست کہ با نفع ملاقات ہا کردہ و غرض کار پادشاہ سے است من ہم ہر آہمین کار و اورا این دیار بودہ ام اکنون شمارا مبارک است  
کہ با شفا مہام این صوبہ پروانید و ما از شما امانت اسباب سفر و قدر سے زر بر آراہے خواہیم ابجے سنگہ متثال امر  
اورا سعادت شمر دہ تجدیم آن عمل خود را امور و مزید تاکید دین باب بانہا نمود مبارز الملک بعد اطمینان از زمین محرو سستی و  
اتحاد سابق بلسنگہ و مذکور گردیدہ در تجدید تشہید آن تقریر پاسے دلپذیر نمود و ہر سر نو با ابجے سنگہ دستار بدل گردیدہ دستار

اور کہ با نواع مرصع گران بہترین بود از پیش ہشت ہر سر خود گذاشت و دستا سفید خود را بر سر او نهاد و بہ یک مینت و مفاقتہ اخوت بعل آردہ خوش و دشا دمان بز است و بسکہ در سیدہ چون ساد ان مسفر و زرمو عود از ابھی سنگہ رسید مازم دار خلقتہ شاہ جہان آباد گردید مصمام الدولہ با سناع خیر جنگہ مبارز الملک با اسبے سنگہ خلقت مرصعے او و فرمان حضور نمودہ بود از زردہ خاطر نعتہ پادشاہ را تحریک نمود کہ سہ بندہ خان را معاتب ساختہ گرزوان متعین باید فرمود تا ہر جا کہ باو برسند ہم آغا اورا مقوت سازند بعد از ان کہ عفو جرائمش از حضور شود ہمکن وہا خود خواہد رسید بنا برین دو صد گرزدار از حضور متعین شدہ صد گرزدار بطرف راہ اجپیر روند دیگر برسہ راہ اکبر آباد رسیدہ انتشار مبارز الملک میکشیدہ در باو پاکبر آباد رسیدہ جب شدہ توقیفش نمودہ نگذاشتند کہ گاستے پیشتر گذارد مبارز الملک بغیر ورت در اکبر آباد منتظر فرمان حضور و امیدوار حضور حضور خود مقامات نمود سپاہ ہمراہ کہ اکثرے بہ طرف سندہ بودند بنا بر تقاضا سے تنخواہ شہر شش و گستاہیہا سے نمودند بر مان الملک کہ بتقریب صوبہ دار سے دوران روز ما و صوبہ اکبر آباد بود و پیشتر تو کر کے مبارز الملک نمودہ مدتی در سلک ملازماش جایب داشت التماس کرد کہ تنخواہ لازمان سرکار لعبدہ ابن دو تنخواہ قدیم ہے اگر گزاشتہ آید در مشیت این خدمت سعادت خواہ شدہ ز این سخن بردوشن بہت سر بلند خان گرانے کردہ ابا مود و فرمود کہ با فضل قادر بیہال احوال تا حال با این حد نہ رسیدہ کہ منتی از دوستان کشیدہ آید و از خزانہ کہ در حرم سران مخفی سیدہ داشت اشرفیہا بر آورده و تنخواہ سپاہ داد و قضیہ مذکورہ را کوتاہ ساخت \*

### بزرگترین آصفیہ روستا میں آصفیہ روستا میں آصفیہ روستا میں آصفیہ روستا میں آصفیہ روستا میں

چون آصف جاہ ملاحظہ اوضاع حضور و شعور امراد قدرتوان مبارز الملک شاہدہ نمود و رغبت او در تغیب افواج مرصعہ بہ تغیر ممالک سیدہ بیشتر گردید و با سہ را ورا کہ سپ سالار راہ ساہو رئیس و بیگم جامعہ مرصعہ از اولاد سبہنا و سیوک شہور بود بر شہر صوبہ مالوہ از راہ گردہ ہر ہباد رنگر کہ صوبہ دار آنجا بود و دستخلاف گجرات از دست نواب راہہ ابھی سنگہ را حضور و تاخت و تاراج آن دیار بر آگیت ت با سہ را و وغیرہ سرداران مرصعہ لشکر گران با خود برداشتہ بر سر راہ گردہ ہر ہباد رنگر گستاہان را جاہی سنگہ رفتہ جنگہا در ہر دو صوبہ و تاخت و تاراج محالات آن حد و سے نمودند راہ گردہ ہر ہباد رنگر عالی از شہ شعاعت بنو دبا با را و وغیرہ شروع ہجاریہ نمودہ بنا بر قلت سپاہ و مقدمہ دستداد از حضور نمود ہر خدیو عرض بہا و شاہ و امیر الامرا کر گستاہان سیدہ نداشت تا آنکہ در ہجرت سنیہ و آو نیز رفت ہستی از دنیا برست و یکی از اقربا سے راہہ چیلیرام بہادر کہ دیا بہادر نام و از اقوام گردہ ہر ہباد رنگر او شہتہ بر شہ گردہ ہر ہباد رنگر دست از گاہ بہ مرصعہ برداشت و حضور متعین گشت کہ تا من زندہ ام سدہ و جبہ ہر ہباد رنگر در ملک سیدہ و تمام بعد از من فتنہ بہباد و تمام سلطنت سرانٹ خواہد بود و با وجود اینکہ نوشتہ ہا فائدہ بنو د آخر الام او در جنگ کشتہ گشتہ پر رود جہان فاسے نمود و در ملک لاہور سے محمد خان بنگش صوبہ دار مالوہ شدہ با جین رسید اما از کبکان مرصعہ نقش او درست نہ نشست و در سہ چل پنجہ از مالوہ از انہم ہر سیدہ مذکورہ بغیر سے بنگش مرصعہ جیسگہ معولے صاحب رصد مقرر گشت او بنا بر جنسیت مذہب نقویت با سہ را و نمود و بہ سفارش جیسگہ در سال چہل و ہشتم از مالوہ دو از دہ ہجرت سے امیر الامرا مصمام الدولہ خاندور این صوبہ دار کا مالوہ با سہ را و مقرر و ہجرت شدہ خانجہ ذکرش عفو برسہ ہباد رنگر صوبہ مالوہ متصرف مرصعہ و آمدہ ملک گزشتہ ہر ارستی و فطنت اسبے سنگہ مسخر آنگا گشت و بسے خرابیہا و انہم

ذکر باختر شدن محمد خان بنگش از دست مغولان

سایر سلطنت بهر سبب تدارک چنین امور از دست شجاعان بانام وننگ و دلاوران صاحب فرنگ می آید از دست کم جراتان  
 وننگ چکشاید و باه تزدیر پیشه در پیشه شیر را با نبرد و تیغ چوبین در میدان کین چون شیر آهین نبرد مصمام الدوله بنامی تدارک  
 و تنبیه باغیان و انتظام سلطنت سند و ستان بر عیار ساس و مکار سگ گذاشته میخواست که بجلد با ساس دست و شعیب پاسه  
 چشت غبار فتنه و آشوب فرو نشاند و خصم قوسه دستی مثل آصفجاه و مرشد را بلطافت اخیل عاجز گرداند و بیات چون اراده دوز  
 از صواب و آتش فروز ساس بر روی آب بود سو دس نه نمود هر تدریکه می اندیشید موجب و بهن سلطنت میگشت و ارکان  
 دولت سستی پذیرفته سرمایه تدر و عصیان طاغیان قوت میگرفت عرصه نفاق روز بروز گشاده و سباب حوادث و فتن  
 آماده تر میگردد و در چنین مقام پادشاه ذمی شوکت صاحب سلطنت می بایست که نخل نخوت گردن کشان و تکرار بیات  
 حملات مردانه از بیخ و بن بر کند یا امیر الامرائی مثل ذوالفقار خان حسین علی خان می شایست که بدست جرات گردن کشان  
 را در خم کند خود انگند \*

**شیوع یافتن کشتی از رعایا متقا و حوادثه باختر شدن محمد خان بنگش از دست مغولان و بوندلیه در صوبه آله آباد**

اخراج مرهه چون صوبه گجرات و مالوه تسلط یافت و از حضور تدارک که باید بعمل نیامد دیگر سرداران مرهه را هم سوس مملکت شانی  
 و مناخست با حکام و عمال سلطانی در خاطر جا گرفت بلجی را و غیره سرداران که قابض گجرات و مالوه شده بود و مذقم خود پیشتر  
 گذاشته آهسته آهسته فوجداریه ساسه قریب و چار را که از صوبه ساسه آله آباد و اکبر آباد و غیره بود متصرف شدند همیشه توسعه در  
 ملک گنت شان دست میداد تا آنکه در همین آوان محمد خان بهادر غنچه جنگ بنگش صوبه دار آله آباد به تخریب ملک بوندلیه که  
 منظم راجه ساسه آنجا راجه پتر سال بنامها بود قاصد گشته و فوج و افرس از اوس خود یعنی جانه افغانه بهر ساسینه سامان  
 مناسبه مهیا کرد و داخل دیار آله آباد گردید و اکثر جاها ساسه بوندلیه کشتی را سفر نمود و اقامت خود در همان دیار که تازه قابض  
 گشته بود مناسب دید و در دار الملک راجه مذکور سکونت و زید راجه مذکور و دیگران از آن فرقه که ملک آنها متصرف بنگش  
 رانده بود شوکت سلطنت را بشاید و حالات مذکور سهل شمرد و رجوع بمرهه ساسه ناکپور کلان که ظاهرا از توابع صوبه برار  
 و از ننگ آباد و بر پشت ملک بوندلیه کشید و اتع است یا سرداران با ساسه را و که در اجین از طرف اوس می بودند نمودند و آنها را  
 و غده ساسینان مبلغه بردادند بعضی از یک خود کرده بجمایت و اعانت خود آوردند محمد خان بنگش بر غلبه خود و تخریب ملک  
 کمزور بود و در گشته فوج بقدر ضرورت نگذاشت و زیاده مردم را حضرت با و طمان نشان نمود چون از راهها آن ملک تازه  
 پیشش آمده چنان بلویت و محترمت نداشت راجه مقهور مذکور انون ج مرهه را همراه خود گرفته بخت و غفلت بر سر محمد خان بنگش  
 سید بنگش غنچه بگشته بود و افسوسوار شده مقابل گردید چون بوندلیه و مرهه بکثرت تمام بود از عهد بر نیانده عاجز گردید  
 در دست و پا کرد و بر خود و در تقصص مله منی افتاد تا خود را در آنجا کشد بعد از دو سه روز قلع که جیت گده نام دارد و در وقت  
 اول و در رسیدن خود را مع فوج اندون قلعه مذکور کشید و محصور گردید راجه آنجام فوج مرهه بجماعت قلعه پرداخته نمی گذاشت  
 که بر کاسه در قلعه تواند رسید چون مردم بسیار همراه داشت آذوقه رو بکی نمانده رفته رفته ناپیدا گردید و مردم بر گا و خروا  
 و سگ چشم طمع و خسته کار بجای رسید که ناخورد و مینا خورده میشد و راه بیرون شدن میسر نبود و از پادشاه و امرا حضور زن  
 و فرزندان غنچه جنگ که در فرخ آباد بودند استغاثه دست یوسه نمودند کسی نمی شنید و احد نفریادشان نمیرسید آخر

ذکر مغرب شدن محمد خان گنجه‌ساز در حیره

قائم جنگ سپرد او بلا عتاب و ناچار سے رجوع با توام خود کرد و زانش معجز خود را نزد افغانه فرستاده استمداد و استخلاص نکش  
ازان گرفتار سے نمود افغانه بحیثیت محبوسه فرام آمدند و بقلیل از یک از زن غصنف جنگ و پسرش قائم جنگ سرانجام توانست  
شد قناعت نموده سپرد که قائم جنگ بسر وقت غصنف جنگ رسیدند و از قلعه که دران محصور بود بر آورده باله آباد رسانیدند  
المحتوم کا عطفی بود که این پسر نیک اختر برای پدر خود نمود امر که حضور تصور مغلوب شدن از بوند یله و مرسته بر غصنف جنگ ثابت کرده  
منوب و عتاب و از صوبه دار الہ آباد محمول ساختند و مبارز الملک را عفو تقصیرات فرموده صوبه دار الہ آباد دادند مبارز  
سپه کلان خود خانزاد خان بہادر غالب جنگ را بر صوبہ مذکورہ نایب گذارشتہ اکثر در حضور سے بود اما آمد و رفت در بار  
نکستہ خاطر ہیا کتر نمودہ اکثر در خانہ خود انزو او داشت و در ہین ایام حیدر قلی خان بآتش خود در سخنانہ سوختہ جان بجانی فرین  
سپر در روز چار شنبہ سید ہم جہادی الاولیٰ شہداء ہجر سے چار ہج گزے روز بر آمدہ محمد یار خان کہ صوبہ دار شاہ جهان آباد  
از عہد عالمگیر ہمیشہ میماند و برادر زادہ امیر الامرا شالیہ خان بود بر حمت حق پوست و در سنہ مذکورہ روز جمعہ خدمت میر  
مظفر خان برادر مصام الدولہ مفوض شد و ہین سال چارم شوال بارو سخنانہ یرمان الملک را آتش گرفته منارہ فیروز شاہ  
راسع نصف عمارت پائینش برداشت و از جائیکہ بود کندہ دورتر انداخت و ہدرین آوان نجم الدین علی خان بر حمت الہی  
و اصل گردید و بانقتال او صوبہ دار سے اجیر علاوہ میر آتش مظفر خان شد و روز شنبہ ہم جہادی الاخر سے شہداء ہجر  
پادشاہ را اندک ہیا سے رویدادہ بصحت انجامید و روز شنبہ ہفتم شعبان المعظم سنہ مذکورہ را جہا سے شہداء ہجر  
اجیت سنگ کہ از گجرات آمدہ در حضور بود استماع نمود کہ فتنہ مرستہ شیوع یافته بوطن او کہ اتصال حد و دیگر اہل دار و سرائت  
نمودن بابرین رخصت یافته روانہ جو دیپور میرٹھ دار الملک خود کردید و روز جمعہ دہم ماہ مذکور سنہ مسطورہ کفش فروشان پنجاب  
و دیگر اہل حرفہ مسلم جمع شدہ بنا بر دعوی خون کیے از ان جماعہ کہ حاج بود و جو ہر سے ہند و بہ ہنگامہ ہوسے خانہ جنگ نمود  
ناحق اورا کشتہ بود کفش او بنا بر طلب انتقام از پادشاہ اسلام بر جا گذارشتہ چند روز تجنیر و تکفین نہ نمودہ بودند و از سستہ  
ارکان ضعیف الایمان کہ پیوائے از روز جزا نہار کشتہ اند باحق حق نمی پردازشتہ چون طرفدار ہیا نیز بنا بر نفسانیت  
نصب ہین ہر کیے بود کہ سبتدارک و تسلیہ آنها ہم سپرداخت جماعہ مذکورہ ناچار از دعام و بلوا سے عام نمودہ مانع نماز جمعہ  
جماعت گشتند و قاضی را بے عزت نمودہ سخت دادند جمعہ دیگر ہجیان آشوب آنها استمداد دشت بنا برین قمر الدین خان  
وزیر روشن الدولہ نامور باقر سے نماز جمعہ گردید و بحیثیت خود مانع امر سے دیگر مسجد درآمد مستغنیان دل سوختہ شروع  
تبطل و فرین و تشنج امر سے بے حیثیت و دین نمودہ جہا رشتہ از حد بر بردند تا آنکہ روشن الدولہ در سائہ سپر سے افغانہ  
کہ نقاسے او بودند گر سخت و کفش دوزان از دور کفش انداز سے نمودہ افواج و رفقا و امر را نیز کفشها گرفتند و اعدا دادند  
پا پارسے نمودہ باناسے بی دستہ سرداد و از صد آن بلوایان را ترسانیدہ فتنہ را اندک فرو نشاندند کہ ترسید  
ہم اندک تالیف و تسلیہ فرمودہ اصلا ح و داو چنانچہ گفتہ اند بعبیت کہ سختے دستے ہم دوست ہ چو رگ زن کہ جراح  
و مرہم نیست لیکن در ان عرصہ اکثر شے مبتلا فی غیبت گشتہ غریب بستخیز سے روی نمود و ہدرین سال از آخر سوال  
در تمام مذہبی اہل عقدہ اجرام سہو اکثر عفونت گرفتہ تمام سکنہ شاہجان آباد صغیر و کبیر بہ ہیا سے قہر مبتلا گشتہ کا بجانی  
سببیکہ بازار ہا در سستہ با خالی و دوکانہا بنیاد فسادہ شہر رونق نداشت مردم سے گفتند کہ چنین حال دین دیار کا ہے ہونہ  
و مسووع نشدہ و گوئید کہ شروع ہیا سے از چہنا مالہ آباد و اکبر آباد شدہ آخر از دستہ و شاہ ہجیان آباد در بانی پت و سہر ہوا ہ

برآمدن پادشاه تپتار غرابا وغیره سبب بنیاد

نیز سرایت نمود و آنجا هم حال همین بود اما الحکماء گفتند که پائیان آن تپتار و عاقبت آنجا سید همه کس شنایافت مگر قلی که این خان رسیده بود فوت شدند و در سال ۱۱۰۰ هجری در راه رجب بیلک پنجه و جمبه و شنبه دوم و سوم و چهارم ماه مذکور سر با بنوعی اشتداد یافت که در شهر شاه جهان آباد و دسپله کنه هر جا آب در سب و غیره فروت بلکه بعضی آنها را که جاسک بخت و هم از اسکان برفت بر سقنا و جاها بی بارید \*

برآمدن پادشاه بطرف اغراباد و بر و تخته بطریق سیر و شکار و از آنجا عبور نمودن دریا  
جناب برای تبنیه مرسته و معاودت فرمودن قرین عیش و مسرت منبصرت بخت بیدار

روز شنبه پنجم رجب المرجب ۱۱۰۰ هجری وقت طلوع آفتاب محمد شاه پادشاه بطالع حدی که از قلعه دار الخلافه شاه جهان آباد براس سیر و شکار بطرف اغراباد و بر و تخته کوچ فرموده قریب یک ماه در سقنا و بر و تخته تاشا که شکار مع اعنای الدوله و غیره آنجا و امیر الامرا مصمام الدوله و جمیع امرا و ارکان سلطنت مشغول و مشغول ماند و بعد از آن معاودت نمود در باغ معروف تبال کتوره نزول اجلال فرمود و چند روز سیر و تفریح آنجا مسرت اندوز بود و عبور دریا که جناب نمود و در باغ فرح بخش دوازده روز توقف کرده خبر شوخیها را مرسته در حد و در زمین اکبر آباد استماع نمود و باراده گوشمال آنجا ضال کید و نزل نصفت نموده بکنار دریا پیچیدن نزدیک بسرا بنکیل مسکر ساخته بهفت بهشت روز مقام دشت بعد استماع خبر در شاد آنجا از حد و مذکور بطرف تلپت نزدیک بغریه آبا و آمده در ماه شوال سال مذکور بدولت و اقبال داخل و تخانه مبارک شد \*

ذکر خصت نمودن پادشاه و مصمام الدوله مظفر خان را تبنیه مرسته و بعضی سواخ دیگر

روز یکشنبه شانزدهم رمضان المبارک ۱۱۰۰ هجری سه و نیم ساعت از روز برآمد مظفر خان بهادر میرانش بر امیر الامرا تبنیه مرسته خصت و طاعت یافته به وقت نزدیک باره پله در باغ جیوند اس دیون آنکه بجان آید رفته منزل گزید سبب آنکه مرسته بعد از تخریب صوبه های گجرات و مالوه چون تدارک از حضور لعل نه آمد راه تگ و تاز باز و دست طلب در ز کرده آهسته آهسته قدم سبب و اجتهاد پیش گذاشت و بعد القضا سے هر سهل هستی یک دو محال از ملک پادشاه استیضاح خود سے آورده تا آنکه بمورد مور و القضا سے احوام و مشهور تا بگو ایاری که از حصار مشهوره سبند و با کبر آباد نهایت قریب جوار دار در گشته دم سخت و اقتدار زود آصفیاه بانخوا سے مرسته کوشیده با اشتعال نائره فساد و التهاب آتش مجادله و عناد و تخریب دیگر بلاد و دلات نموده جماعه مذکوره را دیر تر سے ساخت و مرسته که ضعف ارکان سلطنت در یافته خود بخود در باطن این راه داشت تحریک آصفیاه بیانه خاطر خواه دانسته قدم پیشتر گذاشت و تباخت و تاراج جاگیرات امیر الامرا و محلات خاصه شریفیه همت گذاشت چون صدقات تاخت و تاراج مرسته از حد و گویا یار هم قدم سے نموده سرایت بمحلات متعلقه کبر آباد و داجیز نمود امیر الامرا سے هر پیشه درست اندیشه لا علاج و ناچار گردیده برادر خود مظفر خان را که در خانه دم از شجاعت بی نهایت منیر و تبنیه و جنگ مرسته مقرر ساخته از حضور خصت دمانید و امر سے دیگر رابع افواج پادشاه و بعضی رساله های همراهی خود که بیایات مجموع بیت و دو امیر و جم غمخیز فراموش گشته بود رفیق و متعین او گردانیده مخص نمود سپه سالار مذکور با نامان موغور و شکر میسور بگروه قریب پادشاه در کتاب اقتدار گزاشته لغیرم رزم مرسته بر او نهاد و مرسته که

مناصب خلیف و بطور چپاوسے و قراولے است در اثنای راه با او بانی بر نخورد و ملغز خان تا بسویچ رفت سکونت ورزید نرسید  
 چند ماه اورا در ان میدان محصور و طوق وصول اجناس غلبه و در نموده دائم اقامت و در تیز و آویز بود و ملغز خان دو بار  
 نموده انتظار حکم پادشاه و امر برادر خود میکشید چون حکم معاودت صدور یافت ملغز خان بهادری بنگرانی سپردا خسته بگذشت  
 پادشاه و برادر عالی جاہ خود شتافت و روز سه سینه بستیم محرم الحرام ۱۰۰۰ هجری شرف کوشش پادشاه دریافت و طایفه  
 لشکر چو بر سر افراز گشت و بعد وصول به شاه جهان آباد که منتها سے مامول و کمال مراد بود او ک صدقات و نذورات حسب مقتدر  
 بعمل آمد و جوانان شکر بی پایان بر سلامتی آن امیر عالی شان تقدیم رسانیدند و مخلصان جرسن تدبیرات که درین سفر از ان  
 سردار خسته سیر بوقوع آمد تخمین و آفرین بر سر آرزیش نموده و در و فیض آموکش رابع انجیر از نعمتات شمرند و اکثر اوقات  
 بر زبان مصاحبان مزاجدان این مصراع مذکور بود مصراع این کار از تو آید و مردان چنین کنند و بهدین سال شانزده  
 عالی تبار مغفور سپهر محمد اعظم شاه مرحوم شانزدہم محرم بر حمت حق پیوسته در مسجد مقبره والده خود کرباپور سے که تعمیر یادش  
 بود دفون شد و بهدین سال اول روز یکشنبه نسبت و چهارم جمادی الثانیہ امیر الامراء مصمام الدوله و عماد الدوله که در آنجا  
 بتبئیه مرثیه حضرت یافته سرود و بهادری مثل ملغز خان تلاشها نموده معاودت نمودند و غنیمت کنیم روز شنبه شانزدہم شوال سنه  
 مذکورہ قصبه سانجھرا که قریب لصد کرده از شاہ جهان آباد است تاخت و فوجدار آنجا معروف انجیر و سه چار فیل و قریب بیست  
 تک روپیہ مال و اسباب خانہ خود بمرثیه دادند دست از برادر مرثیه قناعت بران نکرده فخر و اچا پنچ خواست غارت  
 نمود و بایک رخت لباس که پوشیده بود سردار و قاصد قصبه مذکورہ بحیث جاہلیت کار فرما شده عیال خود را کشتہ و کشتہ  
 ہند جوہر نمود و بامرثیه تا جائیکہ دستش بر رسید جنگیدہ آخر الامر مجروح بر در سرک خود افتاد اما حق نیست کہ داد غیرت و مردانگی  
 داد و تبار پنج مجید ہم سیر الثانی شکر ہجری آخر روز چار شنبه باران لشدت باریدن شروع نموده تا روز پنجشنبه نوزدہم  
 ہجری لشدت بود و اکثر عمارتہا افتادہ در سر پر و روشن آرا دریا چہ پیش چنان طغیان نمود کہ سجانہایش بقدر قد آدم  
 آب جاری بود و از اکبر آباد خبر رسید کہ نوزدہم روز پنجشنبه در انجا ہم چنین شد

**سر بر آوردن اراڑ و زمیندار چکلہ کوڑہ و کشتہ شدن جان نثار خان بردست او و بنیعی  
 عظیم الشتر خان و قمر الدین خان درین خصوص و تبئیه یافتن او از دست برهان الملک**

در اختلال احوال حسین ماضیہ اراڑ و زمیندار چکلہ کوڑہ جاگم خود جان نثار خان برادر زن عماد الدوله را بمشاہدہ سبکی او و ضاع  
 سلطنت کبشت و اسباب اورا غارت نموده عیالش را تصرف گشت اعتماد الدوله بعد استماع عظیم الشتر خان را فرستاد تا  
 تنبہا و کند و ناموس را استرداد نماید زمیندار مذکور کہ مرد متہور و عنید شریر بود و بعد ورود عظیم الشتر خان نیز نہ قمر الدین خان مکان  
 سکونت را خالی گذاشته چند روز بنزد ایاسے صحرائی دیار خود کہ اندک صعب المسالک بود رفتہ آرا مید عظیم الشتر خان بانی  
 از حمیت و ایمان گوشمال آن بدبگال براسهل شمرده چند سے در چکلہ مذکور مقام و آخر الامر خاجم بیگ خان توفانی وغیرہ را  
 بکومت آن چکلہ و تا دیب زمیندار مذکور گذاشته خود بنا ہجری آباد معاودت نمود و اراڑ و مغرور تر گشتہ بعد عطف عنان  
 عظیم الشتر خان بر سر خاجم بیگ خان و دیگر چکلہ داران رسیدہ ہمہ را بجان کشت اعتماد الدوله وزیر کہ از حمیت محروم و در تدارک  
 چنین امور خا بر سے جراتہا مسند و بود ناچار گشتہ درین خصوص رجوع بر برهان الملک بہادر کہ صوبہ دار او دہ بود نمود و بمشاہدہ



بزرگداشت که تنبیه اراکوز و بیاس ابرو سے منعلیه و سلام بطوریکه داند و تواند بنیاید چون برمان الملک نهایت جرات داشته هر دو  
 و مروت داشت در شکر اگر عازم حضور گشته از صوبه خود شاه جهان آباد سے آمد از اشناسے راه دویست و دو مجادی الاخر سے  
 بر سر بیگونت اراکوز رسید زینیدار خواست که بسخنان ابله فریب با او هم خصم نماید چون برمان الملک فریب او را نخورد اراکوز  
 که نهایت عجز و غرور برسانیده بود مستعد محاربه گشته استخبار او سے نمود زمانیکه برمان الملک از راه رسیده داخل خمیه خود گردید  
 و اتفاقاً در آن روز جامه سبز در برداشت هر کار با به اراکوز خبر رسانیدند که نوایب جامه سبز در بردارند بسیار بلند دار و پوین  
 داخل خمیه گردید اراکوز که در کین نشسته بود و انتظار خبرش میکشید علی الفور مع فوج خود نمایان گردید برمان الملک بجلت قبیل  
 خود سوار شده تا کید با هرستن صفوف نمود بعضی از ملازمان رکاب که مستعد و تیار بودند سوار شدند و بصورتیکه در آن عملت میسر آمد  
 رک ترقیبی در فوج صورت گرفت برمان الملک در آن وقت جامه سوار کننده لباس سفید در برداشت و ابوترابخان تور  
 که زبیر در آن و عمده ملازمانش بود قضا را او هم در آن روز لباس سبزه در بردارند سفید داشت اراکوز ابوترابخان  
 را بر ملا الملک تصور نموده بهت قبیل او گماشت و با جان بازان معتمد خود غمان ریز بر سرش تاخته با او در آن بخت و نزدیک  
 بغیل او خود را رسانیده و اسپ را جانیده نیزه خرد که در دست داشت بعد از آنانی چنان بر سینه اش زد که سنان  
 نیزه از پشت او بیرون حسته به شخته چون قبیل پیوست و اکثر هم را میان برمان الملک را از دیدن آمد آمد او عارف را اختیار  
 افتاده پاسے ثبات و قرار بر جانان برمان الملک با معدود سے از جنود که پاسے جرات شان فخریده بود مقتضای  
 غیرت و جرات قدم جلالت پیش گذاشته اراکوز را مع هم را هیالانش بر تیر پاسے خود گرفت و رفقا سے حاضر نیز دست جرات  
 از استین شوکت بر آورده بتیر و شمشیر بانوج مخالفت در آن بختند در جن سنگ که سیک از اتر پاسے اراکوز و رفیق برمان الملک  
 بوده اراکوز را شناخته برمان الملک شناسانید و خود اسپ را تاخته مقابل اراکوز شد هر دو را با هم گیر طعن و ضرب اسلحه  
 بعلل آمده اراکوز از دست در جن سنگ و هم به تیر برمان الملک کشته افتاد و نسیم نصرت این دے بر پرچم علم برمان الملک  
 و دیده فریخ و طنز نصیب اولیا سے دولتش گردید برمان الملک سجد شکر الهی بقدیم رسانیده و شاید آن طرف تاخته داخل خمیه  
 شد در سر اراکوز را بریده پیش پادشاه و پوست بدنش کشیده و پیر از گاه نموده بر آفر الدین خان فرستاد و خود چند روز  
 در آنجا مقام کرده و لشکر را بر گردگه صف در جنگ ببادر در چکله مذکور گذاشته بصوب دار الخلافه تمنعت نمود و اول روز  
 چارشنبه بیستم رجب سنه مذکوره بحضور رسیده ملازمت پادشاه نمود و یک هزار و نه اشرفی و یک خنجر و یک شمشیر گذرانی  
 و کعبه و کفایت و سپهر مرغ و خنجر مرغ و شمشیر مرغ اسپ و قبیل سرافراز سے یافت در روز یکشنبه ششم شوال سنه مذکوره  
 حسب الاتماس ابوالمنصور خان ببادر صفدر جنگ که داماد و خواهرزاده برمان الملک بود و شیخ عبدالمصطفی و غیره سرداران  
 مسکر حضرت شد سببش آنکه آنها خبر آمدن مرسته که پسر اراکوز و یک خود آورده بود معروض داشته بودند و مهدین معصوم  
 روز شنبه ششم ذی القعدة الحرام سنه مذکوره پادشاه یادگار خان کتیر سے را که مرد چرب زبان بود بسیار دوازده پاسے  
 معتمد امیر الامرا مصفا الم الدوله بود نزد راجه جے سنگ سواری دیاجے را و سپه لار مرسته که پیشتر مالک سبندوستان از طرف  
 راجه ساپو ماور گشته بود مع اسناد هر دو صوبه که عبارت از گجرات و صوبه مالوه است مرخص نمود و فرمود که نزد سے بیجا  
 و نظریه شعر تالیف قلوب مرسته و ترغیب باطاعت حضور و تطبیع بانواع مکارم و مراسم برساند و سبب سنگ را در حصول این  
 مامول واسطه گرداند و نیز درین سال شنبه چاردهم ذی القعدة با سے از شب گذشته به روشن اندوه غفر خان بملوک طاعت نمود